

فروری ۱۹۷۱ء
پہلی سیرت

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فترقه‌های شیعه

جلد دوم

بقلم: آرتار حیمی

منتشر شده در وبسایت فرسنگی مذهبی ارزشی

خیمه‌گاه

<http://moasese.blogfa.com>

فهرست مطالب

فصل اول:

اسماعیلیه

آغاز کار و سرچشمه

اسماعیلیان و محمود

برآمدن حسن صباح

اسماعیلیان و مغولها

فصل دوم:

باطنیه

فصل سوم:

دروزی - ها

فصل چهارم:

نزاریه و مستعلویه

کیسانیه

قرمطیان

فصل پنجم:

علویان

پی نوشت:

منابع:

فصل

اول

اسماعیلیه
آغاز کار و سرچشمه
اسماعیلیان و محمود
برآمدن حسن صباح
اسماعیلیان و مغولها

اسماعیلیه

اسماعیلیه یا اسماعیلیان گروهی بودند از شیعه که اندیشه ویژه به خودی را داشتند. اینان هم‌زمان با روزگار سامانیان سر بر آوردند و سده‌ها با توان بسیار به پراکندن اندیشه خویش پرداختند. امروزه بسیار ناتوان شده‌اند و از شمارشان کاسته شده‌است. در ایران بسیار کم یافت می‌شوند و در کشورهایمانند هندوستان پراکنده‌اند.

چنانکه هانری کربن می‌گوید اسماعیلیان نزاری بعد از سقوط قلعه الموت به دست مغولان و از بین رفتن کتب موجود در آن منابع خود را از دست دادند. اما اسماعیلیان مستعلوی که در دوره فاطمیان در مصر مستقر بودند و در حال حاضر بیشتر در هند هستند، منابع دست اول خود را حفظ کرده‌اند، هرچند تمایلی به انتشار آن ندارند.

رهبر به عبارتی امام کنونی اسماعیلیان نزاری که نیاکان ایرانی دارد، کریم آقاخان نام دارد که متولد ژنواست و اکنون در پاریس مستقر است و فارغ‌التحصیل دانشگاه هاروارد نیز می‌باشد.

آغاز کار و سرچشمه

جریان اسماعیلیه از مصر و دربار خلفای فاطمی مصر برخاست. اسماعیلیان سائها اندیشه اسماعیلی و خلیفه‌های فاطمی را تبلیغ می‌کردند. مرکز این تبلیغات در ایران بیشتر ری، فرارود و خراسان بود. در سده چهارم کار مبلغان اسماعیلی بالا گرفت و بسیاری از بزرگان سامانی بدیشان پیوستند که بزرگ‌ترینشان امیر نصر سامانی بود. گرایش امیر نصر به اسماعیله و اکنش غلامان ترک متعصب - که گارد نگهبانان امیر را در بر می‌گرفتند - و روحانیان سنی را برانگیخت تا به اندیشه براندازی وی بیافتند. گرچه توطئه براندازی آشکار و رهبر ترکان دسیسه پرداز سرش را بر باد داد، ولی امیر نصر به ناچار کناره‌گیری کرد و فرزندش نوح را به جای خویش بر تخت نشانید. فشار فقیهان سنی و ترکان که اکنون بسیار نیرو گرفته بودند جنبش اسماعیلیان را تارومار ساخت و رهبران این جنبش در فرارود شکنجه و کشته شدند. از این پس جنبش حالت پنهانی به خود گرفت.

اسماعیلیان و محمود

با واژگونی سامانیان و روی کار آمدن ترکان وضع اسماعیلیان از آنچه بود بدتر شد. در کنار دیگر دگراندیشان اسماعیلیان نیز مورد آزار و کشتار سلطان محمود غزنوی که قرار گرفتند. محمود در این کشتار با دستگاه خلیفه گری بغداد همدست بود. بزرگ‌ترین کسی که در زمان غزنویان قربانی کشتار اسماعیلیه شد حسنک وزیر بود.

برآمدن حسن صباح

در زمان سلجوقیان حسن صباح در ایران رهبری اسماعیلیان را به دست گرفت. مرکز تبلیغ و مقاومت خویش را به کوه‌های و دژهای کوهستانی رساند و خودش در دژ افسانه‌ای الموت آشیان گرفت. پس از استوار شدن از مصر برید و جداگانه و مستقل به دعوت

پرداخت. این روزگار دوران اوج اسماعیلیان بود. حسن صباح برای پیشبرد ارمانهای اسماعیلی دست به یک رشته ترورها زد که مهم‌ترینش ترور خواجه نظام‌الملک می‌باشد.

اسماعیلیان و مغولها

پس از مرگ حسن صباح جانشینانش راه نبرد با خاندانهای ترک چیره بر ایران را پی گرفتند. تا اینکه با تازش مغولها به ایران به ناچار با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در یک سنگر جا گرفتند و با مغولان به ستیز پرداختند. ولی سرانجام خورشاه واپسین رهبر اسماعیلیان الموت در سال ۶۵۱ در برابر هلاکوخان گردن فرو آورد و چندی پس از آن به دست مغولها کشته شد. مغولان دژها را یکی پس از دیگر گشودند و کشتار بزرگی از اسماعیلیان کردند. از این پس اسماعیلیان مقاومت را در دژهای خویش در شام و لبنان پی گرفتند.

از آغاز خلافت فاطمیان در ۲۹۷ دعوت اسماعیلیه در خراسان و سپس ماوراءالنهر و نواحی مجاور آسیای مرکزی گسترش یافت و در آن بلاد پیروان بسیاری به دست آورد. دعوت اسماعیلیان فاطمی در زمان ناصر خسرو* مهمترین داعی فاطمی خراسان و نواحی مجاور آنجا در بدخشان با موفقیت‌های مهمی روبرو شد و سپس جایگاه خود را در آن منطقه همچنان حفظ کرد به طوری که علی‌رغم مشکلات بسیار هنوز اسماعیلیان در آنجا یافت می‌شوند. اسماعیلیان بدخشان که اکنون در چند کشور پراکنده شده‌اند به ناصر خسرو ارادتی خاص داشته‌اند و آثار واقعی و منسوب به او را نگهداری کرده‌اند.

اسماعیلیان بدخشان که در اواخر دوره الموت (اواسط قرن هفتم) به شاخه نزاریه نهضت اسماعیلیه پیوستند پس از سقوط الموت و دولت نزاریان ایران در ۶۵۴ همچنان از دعوت اسماعیلیان نزاری پیروی می‌کردند و در تألیفات خود عمدتاً آثار ناصر خسرو را با مکتوبات اسماعیلیان نزاری دوره الموت (۴۸۳-۶۵۴) تلفیق می‌کردند. شاخه نزاری نهضت اسماعیلیه در اواسط قرن هشتم به دو شاخه محمدشاهی (مؤمنی) و قاسم شاهی تقسیم شد و بیشتر نزاریان بدخشان تا اواسط قرن دهم از پیروان امامان نزاری شاخه محمد شاهی بودند و بدخشانی نیز احتمالاً در زمره آنان بوده است.

نزاریان بدخشان پس از سقوط الموت به تألیف آثار مستقل و مهمی که حاوی نکات مبتکرانه در زمینه تفکر و اصول عقاید اسماعیلیه باشد توفیق نیافتند. سنت مکتوب و تفکر فرقه ای آنها به باز نویسی و تلفیق آثار به جا مانده از دوره های اسماعیلیان فاطمی و الموت محدود می‌شد.

تنها اثر موجود بدخشانی سی و شش صحیفه که گاهی نیز صحیفه الناظرین نامیده شده کتابی است در مسائل حکمت و تأویلات اسماعیلی که تا اواسط قرن دهم همواره محل توجه خاص اسماعیلیان بوده است. این کتاب حاوی مطالبی درباره خلقت کیهان شناسی عقل کل و نفس کل در فلسفه اسماعیلی بهشت و دوزخ و مبدأ و معاد و تأویلات اسماعیلی آنهاست. مطالب کتاب بیشتر بر مکتوبات ناصر خسرو مبتنی است ولی بدخشانی از آثار اسماعیلی دوره الموت نیز استفاده کرده و به آثار حسن صباح که مفقود شده است دسترسی داشته و پاره ای از عقاید نزاریان دوره الموت را بازگو کرده است از جمله اصول عقاید نزاریان آن دوره را که پس از اعلام قیامت روحانی در ۵۵۹ مردم عالم را به سه گروه اهل تضاد و اهل ترتب و اهل وحدت تقسیم کردند.

مذهب اسماعیلی پس از سقوط الموت در کسوت تصوف به حیات خود ادامه داد و از آن پس در ادبیات صوفیان نوعی ابهام وجود داشته است. به نظر می‌رسد قهستانی (متوفای حدود ۷۲۰ ق) نخستین کسی بود که از اصطلاحات صوفیانه برای بیان مضامین اسماعیلی استفاده کرد. (۱)

فصل

دوم

باطنیه

باطنیه

باطنیه، نامی که در عالم اسلام بر اسماعیلیه اطلاق می شد بدین دلیل که برای آیات قرآن و احکام دین به ظاهر و باطن قایل بودند و باطن را از ظاهر برتر می شمردند و مراد اصلی آیات و احکام را همان باطن می دانستند. این نام توسعا و بخصوص در نوشته های جدلی و کلامی درباره هر کس یا هر گروهی به کار می رفت که معتقد یا متهم به انکار معنای ظاهری آیات و احادیث یا احکام دینی و تأکید بر معنای باطنی آن بود.

اسماعیلیان در صد و پنجاه سال اول تاریخ خود یعنی از رحلت امام جعفر صادق علیه السلام در ۱۴۸ تا تأسیس خلافت فاطمی در شمال افریقا در ۲۹۷ اصول عقاید و مبانی دعوت خود را بیشتر به طور شفاهی ترویج می کردند. به همین دلیل از آن دوره فقط قسمتهایی از چند متن اصیل اسماعیلی به جا مانده است. (۲)

ولی نظام مذهبی اسماعیلیان نخستین و بسیاری از آراء ایشان در منابع دوره دوم تاریخ اسماعیلیه یعنی دوره اسماعیلیان فاطمی انعکاس یافته است. براساس آثار غنی اسماعیلیان فاطمی که در دهه های اخیر در دسترس محققان غیر اسماعیلی نیز قرار گرفته اکنون معلوم شده است که اسماعیلیان از ابتدا شدیداً باطنی بوده اند و نظام فکری و آیینی خود را بر آن اصل کلی تدوین کرده اند. نظام باطنی اسماعیلیه را می توان به طور کلی مبتنی بر مفاهیم «ظاهر و باطن» و «تنزیل و تأویل» و «خاص و عام» دانست. اسماعیلیان نخستین معتقد بودند که هر یک از آیات قرآن و احادیث و احکام شرعی دارای معنایی باطنی و حقیقی است که با معنای لفظی و ظاهری آن متفاوت است. به عبارت دیگر اسماعیلیه برای ظاهر و باطن دین دو ساحت کاملاً مجزا قایل بودند. در نظر ایشان نه تنها آیاتی که آشکارا معنای مجازی دارد بلکه حکایات و دستورهای اخلاقی و احکام و عبادات یا هر شخص یا عمل یا شی که در قرآن کریم از آن یاد شده معنایی رمزی و باطنی دارد و این نظر را به سایر کتب آسمانی و همه نوشته ها و احکام دینی و حتی پدیده های طبیعت نیز تعمیم می دادند. به موجب نظریه اسماعیلیان درباره تاریخ معتقدات دینی بشر که بر پایه مفهومی ادواری بنا شده بود با ظهور هر یک از هفت پیامبر شارع که آغازگر دوره جدیدی از تاریخ و بنیانگذار شریعتی نو هستند ظاهر دین تغییر می کند ولی باطن آن همچنان ثابت می ماند زیرا «باطن» دربرگیرنده حقایق تغییرناپذیر معنوی است.

اسماعیلیان نخستین که در دور ششم تاریخ یعنی دور اسلام می زیستند فوت هفتمین امام خود محمد بن اسماعیل را انکار می کردند و در انتظار ظهور وی به عنوان قائم و مهدی موعود بودند و نیز او را هفتمین و آخرین پیامبر (ناطق) می شمردند که با ظهورش آخرین دور تاریخ آغاز خواهد شد. در عین حال معتقد بودند که محمد بن اسماعیل شریعت تازه ای نخواهد آورد زیرا وظیفه او بیان کامل معنای باطنی و حقایق نهفته در شرایع قبلی است. به نظر ایشان دستیابی به حقایق نهفته در باطن دین فقط برای اسماعیلیان مقدور است و این نیز جز از طریق تأویل یعنی تعبیر باطنی و تمثیلی یا رمزی امکان پذیر نیست. اسماعیلیان برای حروف و اعداد معانی رمزی و تمثیلی قایل بودند و تأویلهای ایشان اغلب بدان آمیخته بود.

نزد ایشان تأویل متون و احکام دینی در واقع به منزله سفری بود از ظاهر به باطن دین از شریعت به حقیقت و خلاصه از دنیای آشکار و ظاهری به دنیای واقعی و باطنی و دستیابی به این دنیای باطنی و کسب معرفت عرفانی در نظر اسماعیلیه گونه ای ولادت روحانی محسوب می شد.

به اعتقاد اسماعیلیه تأویل نیز مانند تنزیل باید مستند به خداوند یا برگزیدگان او باشد. هر ناطق یا پیامبر شرعی که وحی بر او نازل

می شود باید معنای ظاهری آن را بر مردم آشکار کند. ولی تأویل یعنی بیان معنای باطنی و حقیقی شرایع وحی شده برای برگزیدگان مردم و وظیفه وصی یعنی جانشین او و امامان است. در دور اسلام حضرت علی علیه السلام وصی و اساس امامت است و پس از وی امامان معصوم با تأیید و هدایت الهی و وظیفه تأویل شریعت اسلام را به عهده دارند.

جنبه هایی از تأویل و به طور کلی روش تعبیر تمثیلی در برخی از مذاهب یهودی و مسیحی و جنبه های دیگر آن در میان گنوسی ها نیز وجود دارد ولی منشأ اصلی تأویل اسماعیلی اسلامی است و ریشه های اصلی آن را باید نزد غلاة شیعه بین النهرین در قرن دوم بخصوص گروه های مغیریه و منصوریه و از همه مهمتر خطابییه جستجو کرد. (۳)

در باره عقاید این گروه ها که مدتی در سلک پیروان امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در آمده بودند مؤلفان کتب ملل و نحل و فرق جزئیات بسیاری نقل کرده اند. بر اساس این منابع مغیره بن سعید (مقتول در ۱۱۹) رهبر غلاة مغیریه ظاهراً نخستین کس در میان مسلمانان است که برای حروف الفبا معانی رمزی قایل بوده و نیز بعضی از آیات قرآن کریم را تأویل می کرده است مثلاً امامت را که آسمان و زمین و کوهها از پذیرفتنش سرباز زدند (۴) به محروم کردن علی علیه السلام از خلافت تعبیر کرده است. (۵)

ابومنصور عجلی (مقتول در ۱۲۴) رهبر غلاة منصوریه نیز قرآن مجید را تأویل می کرد و نقل شده که او «سماوات» را تمثیلی از امامان و «ارض» را تمثیلی از پیروان آنها می دانسته است. این اندیشه بنیادی باطنی را هم به او نسبت داده اند که گرچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را آورده ولی فقط امام مجاز به تعبیر تمثیلی یعنی تأویل آن است. او بهشت و دوزخ را انکار کرده و آن را نام دو شخص دانسته است. همچنین محرّمات را به کسانی که دشمنی با آنها واجب است و فرایض را به کسانی که دوستی با آنها واجب است تأویل کرده است. (۶)

تأویل آیات قرآن نزد پیروان ابوالخطاب (مقتول در ۱۳۸) بنیانگذار فرقه خطابییه و شاخصترین فرد در میان غلاة نخستین رواج بیشتری داشته است. ابوالخطاب در واقع نخستین کسی است که در میان مسلمانان نهضتی با خصوصیات باطنی تأسیس کرد. گذشته از این خطابییه در هر دورانی به وجود دو پیامبر قایل بودند یکی «ناطق» که واقعه های ظاهری دین را به مردم ابلاغ می کند و دیگری «صامت» که دین را برای برگزیدگان تأویل می کند. (۷)

احتمالاً جنبه های مختلف تأویل این عناصر عمدتاً از طریق خطابییه که با اولین گروه های شبه اسماعیلی و اسماعیلی بسیار نزدیک بودند به نهضت اسماعیلیه نفوذ کرد و سپس در میان ایشان به قدری گسترش و تکامل یافت که ویژگی بارز نهضت آنها شد.

به اعتقاد اسماعیلیه اندکی از افراد بشر می توانند از طریق تأویل امامان به حقایق باطنی دین دست یابند. اینان همان اعضای فرقه اسماعیلی هستند که امامت امام اسماعیلی را پذیرا شده اند. بدین ترتیب افراد بشر در نظام باطنیه اسماعیلی به دو گروه تقسیم می شوند: «خاص» یعنی نخبگانی که با طی مراحل به «باطن» دست می یابند و «عام» یا اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم آشکار و ظاهری مذهب اند. به عبارت دقیقتر «خاص» آنهایی بودند که رسماً و طبق آداب ویژه ای به فرقه اسماعیلی راه می یافتند و به معرفت امام اسماعیلی زمان و اطاعت از او که تنها منبع مشروع تأویل است نایل می شدند. دعوت اسماعیلی بر پایه یک سازمان مذهبی با مراتب مختلف استوار بود. در این سازمان رده های مختلفی از معلمان و مبلغان مذهبی با عناوین باب و حجت و داعی و مأذون و غیره میان شخص امام و فرد تازه وارد به فرقه که مستجیب خوانده می شد قرار داشتند. حقایق باطنی را امام و معلمانی که در مراتب مختلف بودند به افراد اسماعیلی تعلیم می دادند. بدین ترتیب اسماعیلیان اصل شیعی تقیه را به صورت تازه ای تعبیر کردند و

پنهان نگه داشتن «باطن» را از «عام» حتی در جایی که بیم جان نبود واجب شمردند زیرا ممکن بود که ایشان در استنباط حقایق باطنی و استفاده از آن دچار اشتباه شوند.

به عبارت دیگر «باطن» نه تنها خودبه خود مکتوم و مستور بود و جز از طریق تعلیم بر کسی آشکار نمی شد بلکه کسانی هم که به معرفت آن راه می یافتند باید علم خود را از دیگران و بخصوص از «عام» که همان متشرعان عادی و پیروان ظاهر دین اند کتمان کنند. بعضی از نویسندگان اسماعیلی این مفهوم جدید از تقیه را به حدی توسعه دادند که حتی عمل به ظواهر شرع را هم نوعی تقیه شمردند زیرا با حفظ ظاهر هر عمل باطن آن از نااهلان کتمان می شد.

با وجود سلسله مراتب و یقین که در میان اسماعیلیان وجود داشت ایشان هیچگاه نتوانستند یک نظام واحد تأویل ایجاد کنند. نویسندگان مختلف شعائر و احکام دین را به صورتهای گوناگون تأویل می کردند و گاهی نویسنده ای در یک کتاب حکمی را به چندین صورت تأویل می کرد. مثلاً در تأویل وجوب زکات گاهی گفته می شد که معنای باطنی آن خمسی است که باید به امام پرداخت و گاهی می گفتند که منظور از آن پرداختن زیادتی اموال به فقراست و گاهی معنای باطنی زکات را آموزش علم می دانستند که تنها ثروت واقعی شمرده می شد. اسماعیلیان به نظر خود موفق شدند که از راه تأویل از اختلافات سطحی فرقه های متنازع فراتر روند و به حقیقت عمیقی که میان همه آنها مشترک است دست یابند.

تأویل به سه منظور مهم و وابسته به یکدیگر به کار می رفت و به همین سبب از یک روح واحد برخوردار می شد: نوعی جهان شناسی را که از منابع نوافلاطونی اخذ شده بود نشان می داد و با توسل به نظریه «ادوار» (و گاهی تناسخ) فرجام جهان و قیامت را تعبیر می کرد و نیز مراتب دینی فرقه اسماعیلی را که هر یک از درجات آن کم و بیش مطابق با یکی از مراتب جهان نوافلاطونی بود توجیه می کرد.

اعتقاد به تأویل و تأکید بر اهمیت باطن دین در مقابل ظاهر آن باعث ظهور اعتقادات و گرایشهای خلاف شریعت و اباحی مسلکانه بخصوص در میان اسماعیلیان نخستین و قمرمطیان و نزاریان دوره های بعد شد. این گروههای افراطی از باطنیه اسماعیلی لزوم پایبندی به ظاهر شریعت و بخصوص عمل به احکام شرع را نفی می کردند و رعایت آن را برای کسانی که به امام و حقایق باطنی معرفت داشتند لازم نمی دانستند. اینان معمولاً گرایشی نیز به اکرام وافر از وصی یعنی علی علیه السلام داشتند و مرتبه وی را بالاتر از مرتبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند زیرا مانند نصیریه مقام تأویل را برتر از مقام تنزیل می شمردند.

هر چند اسماعیلیان دوره فاطمی عقاید خود را در همان قالب فکری اسماعیلیان نخستین بیان کردند و همچنان به تمایز بین ظاهر و باطن کتب آسمانی و احکام شرعی معتقد بودند ولی برخلاف اسلاف خود توازن بیشتری میان آن دو جنبه برقرار کردند و تأکید بیش از حد بر باطن را کنار گذاشتند. در نظر اسماعیلیان فاطمی ظاهر و باطن احکام و شعائر مذهبی در عین اینکه لازم و ملزوم یکدیگرند هر یک مقام خاص خود را دارند. بنابراین رهبران مرکزی دعوت فاطمی با مواضع افراطی و خلاف شریعت قمرمطیان بحرین و دروزی*ها و بعضی دیگر از گروههای اسماعیلی که از تأکید بر باطن سرچشمه می گرفت سخت مخالفت می کردند. با این حال در دوره فاطمی تأویل اهمیت خود را در تفکر اسماعیلی حفظ کرد و اسماعیلیان فاطمی نیز معتقد بودند که فقط از طریق تعلیم امام معصوم اسماعیلی و معلمان منتخب وی و از راه تأویل می توان به حقایق مکتوم در باطن دین رسید. بدین علت اسماعیلیان فاطمی غالباً نص قرآن را «قرآن صامت» می نامیدند و از امامان خود به عنوان «قرآن ناطق» یاد می کردند. (۸)

داعیان و متفکران برجسته اسماعیلی دوره فاطمی در کتب و رسایل کثیر خود غالباً از ضرورت حفظ تعادل میان ظاهر و باطن دین سخن گفته اند. (۹)

با فوت المستنصر بالله در ۴۸۷ و تقسیم اسماعیلیان فاطمی به دو شاخه مستعلوی (طیبیه) و نزاری اسماعیلیان مستعلوی همان تفکر اسماعیلیان فاطمی را ادامه دادند اما نزاریان که به رهبری حسن صباح مدت کوتاهی در ایران و شام به قدرت رسیدند از ابتدای کار دعوت جدیدی را پایه گذاری و نظریه هایی افراطی به نظام مذهبی خود وارد کردند. به اعتقاد ایشان تعالیم امام وقت می توانست دستورهای امامان قبلی را منسوخ کند و در نتیجه هرگونه تغییری را که امام در اصول مذهب ایشان می داد با آمادگی کامل پذیرا می شدند.

حسن دوم یکی از جانشینان حسن صباح که در میان نزاریه به حسن «علی ذکره السلام» شهرت یافت و خود را از نسل نزار و امام می دانست بانی انقلابی در اصول عقاید نزاریان شد. وی در رمضان ۵۵۹ در الموت فرا رسیدن قیامت را اعلام کرد و «غسل شرع» را از گردن پیروان خود برداشت. انقلابی را که حسن دوم بدین طریق در عقاید نزاری ایجاد کرد و در نوشته های محققان جدید به «نظریه قیامت» معروف شده است فرزند و جانشین او محمدبن حسن ادامه داد و تکامل بخشید. (۱۰)

در این نظریه بر پایه تأویل اسماعیلی مفاهیم معاد و قیامت معانی رمزی و باطنی یافتند و قیامت به تجلی حقایق در ذات روحانی شخص امام اسماعیلی تعبیر شد.

بدین ترتیب کسانی که مذهب نزاری را پذیرفته بودند اکنون با معرفت امام نزاری به حقیقت دین یعنی باطن شریعت پی برده و به بهشت معنوی وارد شده بودند. اما دیگران که از معرفت امام محروم بودند چون از وجود روحانی بی بهره بودند در دوزخ به سر می بردند. امام نزاری قائم قیامت محسوب شد و مرتبه ای برتر از مرتبه امامان عادی و حتی پیامبران یافت. طبق تعالیم کهن اسماعیلیه درباره قیامت حسن دوم و فرزندش محمد شریعت را نیز نسخ کرده بودند زیرا در دور قیامت و زندگی بهشتی تبعیت از احکام دین ضروری نیست. مثلاً نزاریان به جای پنج بار نماز خواندن در شبانه روز اکنون موظف بودند که همواره در قلوب خود به عبادت خداوند مشغول باشند. نسخ احکام شرعی در دور قیامت به حذف تقیه تعبیر می شد. در دور قیامت مؤمنان فقط موظف به توجه حقیقت روحانی امام بودند زیرا وی تجلی ذات باری تعالی و مظهر «کلمه» و «امر» الهی محسوب می شد.

بدین ترتیب اکنون نزاریان غیر از ظاهر و باطن قادر به درک ساحت سومی شده بودند که عبارت بود از باطن نهفته در باطن یا حقیقت نهایی. در دور قیامت «عام» یعنی غیر نزاریان «اهل تضاد» نام گرفتند و نزاریان خود به دو گروه «اهل ترتب» و «اهل وحدت» منقسم می شدند. اهل ترتب همان افراد خاص و پیروان عادی امام نزاری بودند ولی اهل وحدت یا «اخص خاص» نزاریانی بودند که به کل حقیقت دست یافته و حقیقت امام را شناخته و به رستگاری کامل رسیده بودند. (۱۱)

نزاریان در اواخر دروه الموت تغییرات دیگری در اصول عقاید خود به وجود آوردند ولی «نظریه قیامت» همچنان رکن اصلی عقاید این فرقه باقی ماند.

ظاهراً تفکر باطنی به صورت اسماعیلی آن بر بعضی از فرق بعدی از جمله حروفیه اثر داشته و این فرقه ها نیز از تعبیرات تمثیلی و رمزی ولو به گونه ای متفاوت استفاده کرده اند. اصطلاحات و مفاهیم باطنیه سوای ویژگی های فرقه ای آن، در اندیشه عرفانی نیز تأثیر داشته است.

از طرف دیگر اهل تسنن در نوشته های جدلی خود افرادی را که بدون توجه به معنای ظاهری کلام خدا بر باطن تکیه می کردند از راه تخطئه باطنی می خواندند. برای مثال ابن تیمیه این واژه را نه تنها به شیعه باطنی اطلاق می کند بلکه در مورد بعضی از صوفیان و فلاسفه ای چون ابن رشد نیز به کار می برد.

فصل

سوم

دروزی-ها (Druzes)

بنیان گذاران دروزیه را معرفی نموده و عوامل ایجاد این فرقه را بیان نمائید؟

فرقه دروزیه که در حقیقت انشعابی از مذهب اسماعیلی می باشد، در زمان خلافت ششمین خلیفه فاطمی الحاکم بامر الله پا به عرصه وجود نهاد. البته حمایت های حاکم در پدید آمدن چنین فرقه ای نقش اساسی داشته است. (۱۲)

بنیانگذاران و شخصیت های برجسته و مهم دروزیه عبارتند از:

- ۱) حمزه بن علی بن احمد زوزنی (لباد) وی از "زوزن" خراسان می باشد که در بیست سالگی (۳۹۵) به مصر رفت و از خادمان مخصوص دربار حاکم شد.
 - ۲) حسن بن حیدره فرغانی، معروف به "اخرم" که از وی اطلاع زیادی در دست نیست او در سال ۴۰۹ پس از پنهان گشتن حمزه ظهور کرد و به ترویج اندیشه های او پرداخت.
 - ۳) محمد بن اسماعیل نشتکین دروزی. در سال ۴۰۷ برای اولین بار پرده از اسرار دعوت دروزی برداشت و حمزه را به علنی کردن دعوت خویش واداشت وی از نژاد ترکی است. که به خدمت حاکم درآمد و به کار ضرب سکه های طلا و نقره اشتغال داشت. او از مهمترین داعیان و فرستادگان حمزه به حساب می آید. (۱۳)
 - ۴) مقتنی بهاء الدین ابوالحسن علی بن احمد سموقی، معروف به ضعیف که پس از حمزه دعوت تازه را بر عهده گرفت و نقش مهم در شکل دادن به عقاید دروزیان داشت و از سوی حمزه ماموریت داشت تا به مسائل دعوت دروزیان بپردازد.
 - ۵) امیر سید جمال الدین عبدالله تنوخی، وی در کودکی به جستجوی علم پرداخت و در سن جوانی عفت و پاکدامنی خود را حفظ کرد و همیشه مشغول عبادت بوده است.
 - ۶) شیخ محمد ابوهلال معروف به شیخ فاضل، وی در زهد و اخلاق بسیار توجه داشته و به قرائت و تلاوت قرآن اهتمام داشته است. (۱۴)
- از اینجا به دست می آید که برخی از بزرگان دروزیه به قرآن و احکام اسلامی پایبند بوده اند.

عوامل پیدایش:

کارهای عجیب و غریبی که از حاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی سر می زد یکی از عوامل مهم در پدید آمدن فرقه دروزیه بوده است. او بر خلاف دیگر حاکمان، با مردم مهربان و اغلب در میان آنها بوده است. او تمام بردگان را آزاد کرد و تمام املاک دولتی را به مردم واگذار نمود. حاکم در سالهای قحطی نهایت کوشش را برای یاری کردن مردم به عمل آورد. او با تثبیت قیمت ها و بخشش های بی دریغ موفق به انجام این کار شد. بخشش های او از حد گذشت به طوری که خزانه دار او در انجام فرمان حاکم مردد ماند، خلیفه با خط خود بر او نوشت: مال و ثروت متعلق به خدا است و مردم بندگان خداوند و ما امین خدا در زمین هستیم. حق مردم را به آنان باز گردان و آن را از ایشان دریغ مدار. " (۱۵)

در دوران حاکم مردی که چراغدان مسجد عتیق را دزدیده بود نزد قاضی بردند و قاضی او را به نزد خلیفه برد حاکم خطاب به او

گفت: "وای بر تو برای دزدیدن تفره مسجد!" مرد در جواب گفت: "من چیزی را که متعلق به پروردگارم بود دزدیدم، من مرد فقیر و دخترانی گرسنه دارم، بهتر است تفره خرج آنان شود تا اینکه در مسجد آویزان باشد، اشک از چشمان حاکم جاری شد، به قاضی دستور داد شوهرانی مناسب برای دختران جوان وی پیدا کند و برای جهاز هر کدام ۳۰۰۰ دینار به آنها بخشید. (۱۶)

اینگونه رفتارهای حاکم تاثیر زیادی در اطرافیان و پیروان او گذاشت، تا جایی که محمد بن اسماعیل در روزی این اندیشه را به حاکم مطرح کرد که ادعای خدایی کند، حاکم نه تنها او را سرزنش نکرد بلکه در خفا مشوق او بوده است. (۱۷)

یکی از چیزهایی که این اندیشه را تشدید نمود زهدگرایی شدید حاکم در سالهای واپسین حکومتش و غایب شدن او بوده است، وی به تنهایی در کوچه های قاهره به ویژه در تپه های "مقطم" به گردش می پرداخت که سرانجام در یکی از گردشهای متداولش در ارتفاعات "مقطم" ناپدید گشت و مرگ او همانند زندگی اش معمایی شد. (۱۸)

عامل دیگر در پیدایش این فرقه هواهای نفسانی و قدرت طلبی رهبران یا بنیانگذاران این مکتب می باشد. آنها برای رسیدن به قدرت و سوء استفاده از احساسات عوام الناس، چنین اندیشه ای را مطرح نموده اند. دلیل بر این ادعا درگیری و مناقشه بین حمزه بن علی و محمد بن اسماعیل می باشد که قتل او در اثر دسیسه های حمزه بوده است. (۱۹)

و حتی گفته شده که ناپدید شدن حاکم نیز از توطئه های حمزه بوده و به اشاره حمزه او را کشتند و جسدش را در نهایت احتیاط پنهان ساختند تا بتوانند از ناپدید شدن اسرار آمیز خلیفه برای مقاصد خویش بهره جویند. در روزی ها ناپدید شدن حاکم را به استتار ارادی وی که آغاز غیبت او محسوب می شود تعبیر می کردند. (۲۰)

در نتیجه دو عامل مهم در پدید آمدن اندیشه دروزی نقش اساسی داشته است.

یکی کارهای عجیب حاکم که بر خلاف روش همه حاکمان و خلفا بوده است و دیگری هواهای نفسانی و قدرت طلبی بنیانگذاران این فرقه و سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم، البته این عامل در پدید آمدن بسیاری از فرقه های انحرافی که در جامعه اسلامی به وجود آمده اند، نقش داشته است.

برای مطالعه بیشتر به کتب ذیل مراجعه شود:

الف: فرهنگ فرق اسلامی، جواد مشکور.

ب: مختصری در تاریخ اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«بر جوانان خود از خطر غلات بر حذر باشید، مبدا عقیده آنان را تباه سازند زیرا غلات بدترین خلق خدایند، عظمت خدا را کوچک

نشان داده و برای بندگان خدا دعوی ربوبیت می کنند.» (۲۱)

دروزیه دارای چه عقایدی می باشد آیا عقاید مخالف با اسلام هم دارد؟

قبل از پرداختن به مبانی اعتقادی فرقه "دروزی" لازم است که عناصر تشکیل دهنده اندیشه کلامی این مذهب بیان گردد. آنچه که امروزه به عنوان اندیشه کلامی دروزیه مطرح است عناصر مختلفی است که در طول زمان وارد باورهای فکری و اعتقادی آنان شده است که بطور کلی به سه بخش تقسیم می گردد:

۱. فلسفه نو افلاطونی.

۲. احکام حقوقی که از طرف حاکم به مناسبت های مختلف صادر می شده است مانند ابطال زکات، نسخ شریعت و

۳. مجموع مناظرات و بحث های اعتقادی که در میان رهبران این فرقه رخ داده اتس و در مجموعه ای بنام "وسائل الحکمة الشریفه" موسوم است. (۲۲)

بنابر این عقاید و باورهای این فرقه چندان شباهتی با عقاید شیعه اثنا عشریه و سایر مسلمین ندارد. در این نوشتار به برخی از آنها اشاره می شود.

الوهیت حاکم بأمرالله:

از نگاه آنان "الحاکم بأمرالله" صورت ناسوتی الوهیت است و هموست یگانه، صمد و منزّه از شمارش و همسر، لذا یک دروزی چیزی جز طاعت وی نمی شناسد. دروزی کسی است که اعتراف کند هیچ خدایی در آسمان و هیچ امامی در زمین جز حاکم وجود ندارد. [۲] همین عقیده موجب انتقاد شدید سایر فرقه های اسلامی شده است گرچه حلول خدا در جسم حاکم از کتابهای مقدس دروزیان استفاده می شود و لکن از صراحت برخوردار نیست، و قابل توجیه می باشد. (۲۳)

در مصحف دروز آمده است که حمزة بن علی از پیروان خود عهد و پیمان گرفته و از تمام موحدان در طول تاریخ حفظ و کتابت آن را خواسته و بنام "میثاق ولی الزمان" معروف گشته است. متن عهد نامه چنین است: "تو کلت علی مولانا الحاکم الاحد الفرد الصمد، المنزه عن الأزواج والعدد...". پس می گوید: اینجانب فلان بن فلان در کمال آزادی و سلامت جسمی و عقلی اعتراف می کنم که از تمامی مذاهب تبرّی جویم و جز پیروی از مولایم "الحاکم بأمرالله" - جل ذکره - چیزی نشناسم و هر گاه از دین مولایم بازگشته یا با فرمانی از او مخالفت ورزم، از خالق معبودم بیگانه شده، سزاوار کیفرش باشم، آنگاه تصریح می کند که هر کس اعتراف کند که در آسمان، اله معبودی و در زمین امام موجودی جز مولای حاکم وجود ندارد، موحد رستگار است". (۲۴)

مراد از حاکم در این تعبیرات "الحاکم بأمرالله" ششمین خلیفه فاطمی، می باشد بر این اساس دروزیان حاکم بأمرالله را فرزند عزیز یا پدر علی نمی دانند و وجود پدر و فرزند را برای او انکار می کنند. (۲۵)

تناسخ و حلول:

از کتابها و متون منسوب به این فرقه بدست می آید که دروزیها معتقد به انتقال روح از جسم انسان به انسان دیگری می باشند. زیرا نفس را جاودانه دانسته و باور دارند: آنچه می میرد پیراهن است (جسم) و وقتی که کهنه شد نفس انسانی به پیراهن دیگر منتقل می شود. دروزیه از لفظ تناسخ به تمصّ تبدیل کرده اند تا سنخ را شامل نگرند. آنها تصریح کردند که انتقال نفس آدمی به جسم حیوان که گناهی ندارد ظلم است و پاداش و کیفر بر عدل الهی استوار است. (۲۶)

حمزه بنیانگذار این فرقه می گوید: عذابی که برای گنهکاران است همین انتقال دنیوی است از درجه بلندتر به مرتبه نازلتر هرچه این انتقال بیشتر ادامه یابد، جایگاه دینی او فروتر گردد. چنانکه پاداش نیز با انتقال از درجه ای به درجه فراتر در علوم دینی تحقق می یابد (۲۷)

از این رو ابتلای انسانها به کوری، گنگی، فقر و جهالت قصاص اعمال گذشته آنان در مراحل پیشین حیات می دانند. و معتقدند که در

تناسخ تمایز جنسی نیز مراعات می شود. یعنی روح مردان همواره به مردان و روح زنان به جنس خودشان منتقل می شود. (۲۸)

اعتقاد به حدود خمسه:

یکی از باورهای فرقه دروزیه اعتقاد به "حدود خمسه" می باشد و آنها عبارتند:

حد اول: عقل، علّه العلق، قائم الزمان، اراده، او همان امام اعظم دروزیان حمزه بن علی بن احمد می باشد.

حد دوم: نفس، مشیت، ادریس زمان، اخنوخ اوان، شیخ مجتبی ابوابراهیم اسماعیل بن محمد بن حامد تیمیمی داماد حمزه بن علی است.

حد سوم: کلمه، سفیر قدرت، فخر الموحدین، بشیر المؤمنین، شیخ رضی أبو عبدالله محمد بن وهب قرشی است.

حد چهارم: سابق، جناح راست، نظام المستجیبین، غر الموحدین، عبدالوهاب سامری است.

حد پنجم: تالی، جناح چپ، لسان المؤمنین سند الموحدین، معدن العلوم شیخ بهالالدین ابوالحسن علی بن احمد سمفوتی معروف به مقتنی است.

چهار حد اخیر که به دنبال عقل کل هستند همان اربعه "حرم" می باشند که در هر زمان با اسما و اشکال متفاوت ظاهر می شوند مثلاً

هنگامی که حمزه در صورت سلمان فارسی ظاهر شد حدود دیگر در قالب چهار صحابه (مقداد، ابوذر، عمار و نجاشی) آشکار

گشتند. (۲۹)

نبوت و پیامبران الهی از دیدگاه دروزیه :

دروزیان تمامی پیامبران الهی را انکار نموده اند. حمزه مؤسس و بنیادگذار این فرقه، معتقد است که: جنگ با انبیای اولوالعزم و تبری

جستن از شریعت و عقاید آنان واجب است. در برخی از مدارک آنها آمده است که مراد از ناطق و اساس که به دست حمزه در کنار

رکن یمانی کشته می شوند ابلیس و شیطان است. ابلیس - نعوذ بالله - نخست در جسم آدم تجلی کرد سپس نوح و ابراهیم و موسی و

عیسی و محمد - صلی الله علیه و آله - ؛ و شیطان ابتدا در جسم شیث و سام و اسماعیل و یسوع و شمعون و سرانجام در علی - علیه

السلام - بن ابی طالب ظهور یافت، بنابراین هنگام برپایی قیامت دروزیان، پیامبر امیر المؤمنین به دست "الحاکم بأمر الله" کشته می

شوند. (۳۰)

در مورد عقیده دروزیان به قرآن مجید، برخی معتقدند که: آنان ادعا دارند که قرآن در واقع بر سلمان فارسی نازل شد و محمد از او

دریافت کرده است. (۳۱)

آنچه ذکر شد قسمتی از عقاید و باورهای فرقه دروزیه می باشد که هیچگونه شباهت و سنخیت با عقاید اسلامی ندارند و کاملاً

منحرف و بیگانه از اسلام است. گرچه رهبران فعلی این فرقه اصرار دارند که معتقد به دین اسلام اند و آنچه در مورد عقاید آنها

ذکر می شود، دسیسه های استعمار و ایادی آنها بوده است. و به دلیل این که دسترسی به منابع آنان امکان ندارد قضاوت کردن در مورد

عقاید آنان مشکل می نماید و آنچه ذکر شد اگر صحیح باشد می توان گفت که آنان از دایره اسلام و حتی ادیان آسمانی خارج هستند.

الف: فرهنگ فرق و مذاهب، جواد مشکور.

ب: تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، عبدالرحمن بدوی، ترجمه: حسین صابری.

حدیث: امام صادق - علیه السلام - فرمود:

« شوخی مکن که بر تو جرئت پیدا می کنند. » (۳۲)

چه تقد‌های کلی بر فرقه دروزیه وارد است؟

پس از وفات امام صادق - علیه السلام - طبق اظهار نظر نوبختی در فرق الشیعه، شیعیان به شش فرقه، ناوسیه، اسماعیلیه ویره، مبارکیه، سمیطیه، فطحیه و موسویه تقسیم شدند. (۳۳)

از میان این گروه‌ها مبارکیه گروهی بودند که می‌گفتند امامت در نسل اسماعیل باقی مانده و بعد از وی امامت به محمد بن اسماعیل و سپس فرزندان او رسیده است. (۳۴)

بعدها این گروه در مصر و شمال آفریقا حکومت فاطمی را تأسیس کردند که خلفای‌شان ادعای امامت داشتند. یکی از این خلفاء الحاکم بامر الله بود که «حمزة بن علی درزی» را به شام فرستاد تا ریاست دعوت اسماعیلیه را در آن منطقه به عهده بگیرد. درزی در مدت کوتاهی به ترویج مذهب اسماعیلی در منطقه شام پرداخت ولی وقتی در سال ۴۱۱ هـ. ق خبر وفات الحاکم بالله به وی رسید وی آن را منکر شد و گفت: الحاکم بالله غایب شده و باز خواهد گشت و بدین وسیله فرقه دروزیه که انشعابی از اسماعیلیه بود را بنیان نهاد. (۳۵)

بعدها چون این فرقه کتب و آثار مذهبی و کلامی خود را از دیگران مخفی نگه می‌داشتند اقوال مختلفی در مورد آنها و اعتقادات‌شان، مطرح شد و تاکنون توصیف روشنی از مذهب و مرام آنها ارائه نشده است، به گونه‌ای که استاد آیت الله سبحانی، در کتاب المذاهب الاسلامیه، می‌نویسد: «چون اعتقادات دروزیه در خفاء و کتمان است... ما از کسانی هستیم که در مورد این طایفه چیزی نمی‌گوییم تا احوال آنها روشن شود.» (۳۶)

با این همه می‌توان طبق مطالبی که در کتاب‌های مختلف در مورد آنان ذکر شده قضاوت کرد و انتقادات کلی را به صورت ذیل معروض داشت:

۱. حلول

می‌گویند: «درزی نخستین کسی است که قایل به «الوهیت» الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی شد و می‌گفت که: عقل کلی در آدم ابوالبشر حلول کرد و به صورت او تجسد یافت و از وی به دیگر انبیاء انتقال می‌یابد تا به حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - و ائمه و خلفای فاطمی رسد...» (۳۷) بعد از او دروزیه معتقد شدند که الحاکم بالله (۳۷۵ - ۴۱۱) صورت ناسوتی خداوند است و او خدای واحد و فرد و صمد و منزله از ازواج و عدد است و موحد دروزی کسی است که اقرار کند در آسمان و زمین جز او خدایی نیست و او را به صفات: مولانا، مولانا سبحانه، لامعبود سواه، لیس له شبه فی الجسمانیه و لا ضد فی الجرمانیین و لا کفوفی الروحانیین و... توصیف کنند. (۳۸)

بنابر این دروزیه علاوه بر عقیده حلول خداوند در جسم آدمی - که از حیث عقلی و فلسفی مردود و جزء عقاید خرافی به شمار می‌رود - به تشبیه، تجسیم و... نیز اعتقاد دارند و نمی‌توان آیین آنان را جزو آیین‌های توحیدی به شمار آورد. و این که خود را گاهی موحد می‌نامند به این دلیل است که می‌گویند: تنها کسی که خداست الحاکم بامر الله است. (۳۹)

۲. تناسخ

دومین مطلبی که به دروزیه نسبت داده می‌شود عقیده تناسخ است که حتی شخصی چون بستانی که سعی در دفاع از فرقه دروزیه دارد

در دایره المعارف خود انتساب این عقیده به دروزیه را قبول دارد. (۴۰) طبق این اعتقاد نیکان به صورت زیبا متناسخ می شوند اما بدان به صورت سگان درمی آیند. (۴۱) و از این عمل تعبیر به «تَمَصُّص» می کنند. و می گویند: تعداد ارواح محدود و معدود است و جسد انسانی حکم لباس را دارد و این ارواح به هنگام مرگ از این لباس خارج شده به لباس دیگر درمی آیند. علاوه بر تقدیهایی که در کتابهای کلامی بر عقیده تناسخ وارد شده این تقدیم وارد است که طبق اعتقاد فوق باید نفوس انسانی ثابت باشند و در جهان افزایش جمعیت نداشته باشیم، و اگر قبول کنیم که روح انسانهای بدکار بعد از مرگ در جسد سگان درمی آید باید در طول زمان از تعداد جمعیت انسانها هم کاسته شود در حالی که این برخلاف واقعیت موجود است زیرا نه تنها از تعداد انسانها کاسته نمی شود بلکه هر روز بر تعداد آنها افزوده می شود.

۳. اسقاط تکالیف

گفته شده است که درزی بنیانگذار مذهب دروزیه به نوعی مروج اباحی گری بوده و می خواری و ازدواج با محارم را جایز شمرده است. (۴۲) ولی در سایر کتب فرق و مذاهب به این مطلب چندان تأکید نشده و گفته شده است که دروزیان به سقوط تکالیف اسلامی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و ... اعتقاد دارند و مثلاً می گویند روزه باطنش همان سکوت است چنان که در قرآن کریم می گوید: «فَكُلْ وَ اشْرَبْ وَ قَرِّ عَيْنًا فَاتَمِّرِينَ مِنَ الْبَشَرِ احِدًا فَقَوْلِي اَنِي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا...» (۴۳) بخور، بنوش و چشمت را روشن دار و هر گاه کسی از انسانها را دیدی بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم». چنین تحریف و تأویلها از قرآن دلیل بر باطنی گری و نوعی اباحی گری مؤمنین به آیین دروز است و آنان را از جرگه مسلمین خارج می کند و دیگر نه از حیث اعتقاد و نه از حیث عمل نمی توان آنان را مسلمان نامید.

۴. تقسیم جامعه به دو صنف

از دیدگاه دروزیه، کسانی که متدین به آیین دروز هستند به دو صنف تقسیم می شوند
الف) «عقال»: اینها به تمام احکام آیین دروز عمل می کنند و از استعمال دخانیات و مشروبات و لذات دنیوی اجتناب می کنند و به اندازه کمی از زندگی اکتفاء می کنند. و تنها اینها حق مطالعه کتابهای دروزی را دارند.
ب) «جهال»: این صنف در مقابل «عقال» قرار دارند. و اجازه دارند که دخانیات استعمال کرده و از مشروبات و لذات مادی و دنیوی استفاده کنند ولی حق ندارند قرآن را مطالعه کنند یا متون مقدس دروزی را بخوانند به همین خاطر آنها را جهال می نامند. (۴۴)
نکته اساسی این است که اگر آیین دروز برای هدایت انسانها آمده چه دلیلی دارد که تنها عده ای از آن بهره بگیرند و دیگران از عمل به احکام آن معاف باشند. و اگر کتابهای آنها دفتر معرفت است چرا باید عده ای از دست یازیدن به این دفتر معرفت منع شوند، مگر انسانها همه یکسان نیستند و همه آنها حق رسیدن به هدایت و رستگاری را ندارند.

در نهایت باید گفت که مطالعه تاریخ تأسیس فرقه دروزیه نشان می دهد که بنیان گذاران این فرقه هدفی جز رسیدن به قدرت و حاکمیت نداشته اند و برای دستیافتن به هدف خود هر گونه بدعت و قانون خلاف فطرت را جایز شمرده و تکالیف اسلامی که مانع اهداف آنها بوده را ساقط ساخته اند و ادامه دهندگان راه آنان نیز برای حفظ موقعیت و مقام خود هم چون پیشینیان چنان تحریفها و بدعتهایی را به وجود آورده اند که امروزه تنها می توان ادعا نمود که دروزیه از فرقه های اسلامی است و گر نه هیچ اثری از اسلام در میان آن وجود

ندارد و شاید به همین دلیل است که آنان در نزد مسلمانان می گویند ما مسلمانیم و در میان نصاری خود را مسیحی معرفی می کنند. (۴۵)
منابع جهت مطالعه بیشتر:

الف: دائرة المعارف بستانی، ج ۷، ص ۶۷۵ تا ۶۷۷.

ب: دائرة المعارف، قرن بیستم، محمد فرید وجدی، ج ۴، ص ۲۶ تا ۲۸.

ج: فرق و مذاهب کلامی، علی ربّانی گلپایگانی.

د: بحوث فی الملل و النحل، استاد سبحانی، ج ۸، ص ۳۴۱ تا ۳۶۲.

چه رابطه ای بین دروزیه و فرقه های غالی خصوصاً اسماعیلیه وجود دارد؟

قبل از بیان رابطه بین فرقه دروزیه و اسماعیلیه جا دارد که در ابتداء در مورد غلو و همچنین عقاید و باورهای مذهب اسماعیلیه مطالبی بیان گردد. آنگاه به عقاید فرقه دروزیه اشاره شود، سپس به مقایسه و رابطه بین این فرقه ها پرداخته می شود.

۱. شیخ مفید در تعریف "غلو" گفته است:

"غلو" در لغت گذشتن از حد و خارج شدن از اعتدال است، خداوند متعال نصاری را از غلو درباره حضرت مسیح - علیه السلام - نهی کرده است. غلات گروهی از متظاهرين به اسلام اند که امیرالمومنین و امامان و فرزندان او را به الوهیت و نبوت توصیف کردند و در حق آنان از حد اعتدال تجاوز کردند. (۴۶)

علامه مجلسی مظاهر غلو را در اعتقاد به امور زیر بر شمرده است:

۱. الوهیت پیامبر و ائمه طاهرين - عليهم السلام - .
۲. در عبودیت یا خالقیت معبود خداوند.
۳. حلول خداوند در آنها یا اتحاد خداوند با آنان.
۴. تناسخ ارواح ائمه در بدنهای یکدیگر.
۵. با معرفت آنان اطاعت خداوند و ترک معصیت الهی لازم نیست. (۴۷)

۲. عقاید و باورهای اسماعیلیه:

اسماعیلیه بر این باورند که خداوند متعال دو عالم آفرید:

۱. عالم باطن که عالم غیب و عالم امر است.
۲. عالم ظاهر که عالم خلق و شهادت است و مشتمل بر اجزای علوی و سفلی می باشد.

امامت و نبوت:

آنها امام را مظهر عالم امر و پیامبر را مظهر نفس کل می دانند و معتقدند که امام حاکم بر عالم باطن و معلم دیگران است و پیامبر - صلی الله علیه و آله - حاکم بر عالم ظاهر است. و قوام شریعت به اوست. (۴۸)

علامه طباطبایی در مورد فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلیه می گوید:

اسماعیلیه معتقدند که امام به دور هفت گردش می کند و نبوت در حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانعی ندارد. بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - را خاتم الانبیاء می دانند و برای او دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می دانند. (۴۹)

یکی از عقاید مذهب اسماعیلیه در معارف و احکام دینی باطنیگری و تاویل است به عقیده آنان شرایع الهی دارای ظاهر و باطن است، و همه آنچه در شرایع آسمانی آمده مثالها و رموزی است برای حقایق باطنی، مثلاً طهارت را به تبری جستن از مذاهب مخالف باطنیه، و تیمم را به فراگیری دانش از کسی که به آموختن مأذون است و نماز را دعا برای امام و زکات را به دانش برای مستعدان و مستحقان آن و روزه را به پنهان داشتن معرفت از ظاهر گرایان و حج را به کوچ کردن برای کسب دانش تأویل نموده اند. (۵۰)

۳. عقاید فرقه دروزیه:

۱. الوهیت حاکم بامر الله ششمین خلیفه فاطمی.

۲. کتاب مقدس خاص به نام "مصحف الدرر".

۳. عدم پایبندی به هیچ یک از مذاهب فقهی.

۴. اعتقاد به نسخ احکام فقهی مانند: حج و زکات.

۵. اعتقاد به تناسخ و حلول.

۶. اعتقاد به حدود خمسه.

۷. انکار معاد.

۸. انکار پیامبران الهی.

۹. باطن گرایی مطلق. (۵۱)

دروزیان معتقدند که پس از پنهان شدن حاکم، شریعت برداشته شده و خداوند به جای "سبع دعائم تکلیفیه" هفت خصلت اخلاقی به

عنوان "سبع خصال توحیدیه" بدین شرح مقرر فرموده است:

۱. بجای نماز صدق لسان.

۲. به جای زکات، "حفظ الاخوان".

۳. بجای روزه "ترک عبادة العدم و البهتان".

۴. به جای حج "برائت از ابالسّه و طغیان".

۵. به جای شهادتین "توحید و پرستش حاکم در هر عصر و زمان".

۶. بجای جهاد "رضا به فعل او کیفما کان".

۷. و عوض ولایت "تسلیم امر او در سرّ و حدّثان". (۵۲)

۴. بنابراین فرقه دروزیه گرچه منشعب از مذهب اسماعیلیه می باشد؛

و باید در بخشی از عقاید و باورها و یا احکام عملی شباهت هایی با هم داشته باشند و لکن آنگونه که پیداست غیر از باطن گرایی و تاویل در اصول و فروع هیچگونه رابطه ای بین این دو فرقه به چشم نمی خورد. الا اینکه مذهب اسماعیلیه زمینه ساز پیدایش این فرقه بوده است. و الحاکم بأمر الله، خلیفه فاطمی در پدید آمدن عقاید دروزیان نقش اساسی داشته است. زیرا او هیچگاه داعیان دروزی را که ادعای الوهیت حاکم را داشته، مورد نکوهش و مذمت قرار نداده است بلکه در خفا مشوق آنها بوده است. (۵۳)

در نتیجه رابطه مذهب دروزیه با فرقه های غالی در این است که همه این فرقه ها قائل به الوهیت افراد غیر خدا هستند گرچه فرقه های دیگر غلات معتقد به الوهیت ائمه معصومین - علیهم السلام - بوده اند و لکن فرقه دروزیه اعتقاد دارند که "الحکام بأمر الله" که یک انسان غیر معصوم و معمولی بوده همان خالق یکتا می باشد.

اما رابطه این فرقه با مذهب اسماعیلیه در این است که مذهب اسماعیلیه زمینه ساز پیدایش این فرقه شده است و در عقاید و اعمال چندان شباهتی بین این دو فرقه دیده نمی شود. مگر در باطن گرایی و تاویل. به قول یکی از محققین: "این کیش جدید گرچه ریشه در مذهب اسماعیلی داشته ولی به تدریج دربردارنده چنان عقاید بدعت آمیزی شد که از چارچوب مذهب اسماعیلی و نیز اسلام شیعی بیرون افتاد." (۵۳)

برای مطالعه بیشتر به کتب ذیل مراجعه شود:

الف: فرهنگ فرق و مذاهب اسلامی، جواد مشکور.

ب: مختصری در تاریخ اسماعیلیه، فرهاد دفتری.

امام علی - علیه السلام - فرمود:

« خداوند من از غلات بیزاری می جویم، همانگونه که عیسی بن مریم از نصاری بیزاری جست، خدایا آنان را خوار گردان و احدی از آنها را یاری مکن.» (۵۴)

آیا دروزیه دارای فقه خاصی می باشد؟

گرچه گفته شده که دروزیان در فقه تابع مذهب حنفی می باشند و علت آن هم اینست که حاکمان عثمانی بعد از فتح سوریه و لبنان در سال ۱۵۱۶ میلادی، این مذهب فقهی را بر مردم آن منطقه به زور تحمیل نمودند، و لکن عملاً پایبند به مذهب خاص نیستند.

جامعه دروزی از نگاه ساختار دینی به دو گروه عاقلان و جاهلان تقسیم می شود. گروه عاقلان دارای دو رئیس دینی اند که هر کدام از آنان شیخ عاقلان خوانده می شود، عاقلان کسانی اند که به احکام عملی دینی یعنی خود داری از میگساری و استعمال دخانیات و نیز داشتن رفتار زاهدانه در غذا و پوشاک پایبندند، آنان لباس جدا از لباس جاهلان دارند و عمامه سفید استوانه ای شکل بر سر می گذارند و لباس ساده می پوشند.

گروه جاهلان، سایر افراد جامعه دروزیان را تشکیل می دهند و گاه شراحین نیز خوانده می شوند، زیرا حق دارند برخی از شرکهای رساله های دروزیان را بخوانند و حق خواندن اصل رساله ها و تلاوت قرآن را ندارند و آنها مجازند از دخانیات و سایر لذتهای دنیوی و رفاه در معیشت بهره مند شوند. و موظف به پوشیدن لباس خاص نیستند. (۵۶)

دروزیان معتقدند که پس از پنهان گشتن حاکم، شریعت برداشته شده و خداوند به جای "سبع دعائم تکلیفیه" هفت خصلت اخلاقی به

عنوان "سبع خصال توحیدیه" بدین شرح مقرر فرموده است:

۱. به جای نماز "صدق اللسان".
 ۲. بجای زکات "حفظ الاخوان".
 ۳. به جای روزه "ترک عبادۀ العدم و البهتان".
 ۴. به جای حج برائت از طغیان.
 ۵. به جای شهادتین "توحید و پرستش حاکم در هر عصر و زمان".
 ۶. به جای جهاد "رضا به فعل او کیفما کان" عوق ولایت "تسلیم امر او در سرّ و حدتان". (۵۷)
- در مورد اسقاط فریضه حج می گویند: به گفته علمای باطن، حرم دعوت است و بیت توحید، پس حج خواسته شده غیر از آن چیزی است که میان پیروان دیگر مذاهب اسلامی به نام حج عمل می شود، دروزه معتقدند که روزه ماه رمضان نسخ شده است. لذا آن را ناروا شمرده اند و به جای آن نه روز اول ذی حجه را روزه می گیرند و عید اعظم آنان عید قربان است. هر چند برخی از معاصران آنان، روزه ماه رمضان را مستحب شمرده و تنها وجوب آن را انکار کرده اند. (۵۸)

احکام ازدواج و طلاق:

هر گاه مرد دروزی با یکی از زنان هم مذهب خود ازدواج کند لازم است در تمام دارایی خود با او به مساوات رفتار کند و هنگام طلاق و جدایی اگر زن از اطاعت همسرش خارج شده و مرد با او به انصاف رفتار کرده باشد، مالک نیمی از دارایی های زن می شود ولی اگر مرد به همسرش ستم کرده باشد زن تمام دارایی خود را از خانه همسر می برد کسی که همسرش را طلاق می دهد برای او حرام ابدی می شود و حتی با وجود محلل هم ازدواج دوباره با وی جایز نمی شود و از این رو طلاق رجعی و باین نزد دروزیان یکسان است. مقصود از ازدواج نزد دروزیان تنها تولید نسل و حفظ بقای آن است. از این رو اگر ثروتمندی چهار فرزند آورد و یا تهیدستی به مقدار توان خویش اولاد دار شد واجب است که در بقیۀ عمر خویش از همسرش دوری گزیده با وی همبستر نشود. ازدواج دروزی با غیر درزوی حرام است و همچنین چند همسری، حرام است و باید به یک همسر از مذهب خویش اکتفا نمود بنابراین کسی که همسر دوم برگزیند عقد ازدواج او باطل است. (۵۹)

احکام وصیت در فقه دروز:

از دیدگاه فقه دروزی هر کس می تواند تمام دارایی های خویش را به کسی وصیت کند. تنها شرط وصیت آنست که اموالی را وصیت کند که با سعی و تلاش خود کسب کرده باشد. اما اموالی را که از پدران خویش به ارث برده است باید میان اولادش تقسیم گردد. در کتاب مقدس دروزیان آمده است که دروزیان بخشی از دارایی های خود را به میزان یک دوازده هم برای طبقه عقّال و مستمندان وصیت کنند. (۶۰)

از دیدگاه این فرقه ازدواج با زنی که دارای صفات ذیل باشد شایسته نیست:

۱. منّانه (منت گذار بر همسر).

۲. حدّاقه (چشم دوخته به زرق و برق دنیا).

۳. برّاقه (تنها به آرایش خود اهتمام می ورزد).

۴. شدّاقه (پرسخن). (۶۱)

تساهل در مذهب دروزیه:

در سال ۳۹۸ نامہ ای از "حاکم بامر اللہ" صادر شد کہ در آن فاطمیان را از ہر گونه اعمال تعصب مذہبی بر حذر داشت. خلاصہ آن نامہ چنین است:

"از بندۂ خدا و ولی او ابوعلی، حاکم بامر اللہ امیر المؤمنین، بہ ہر شہری و روستائی... من بر شما آیۂ لا اکراه فی الدین را تلاوت می کنم. گذشتہ ہا گذشت، امروزہ باید مقتضیات زمان را دید. ہر کس شہادتین بہ زبان آورد باید حرمتش را نگہ داشت فرقی نمی کند کہ مؤذنان در اذان خود "حی علی خیر العمل" بگویند یا نگویند یا نماز میت را چہار رکعت و یا پنج رکعت بخوانند". (۶۲)

این تسامح و سہل گیری در جای جای فرایض و شعاہر دینی آنان مشاہدہ می شود. مثلاً در وضو تصریح می کنند کہ شستن دست ہا از مرفق تا سر انگشتان یا بہ عکس فرق نمی کند. اگر آب برای وضو کافی باشد، پاہا را می شویند و گرنہ بہ مسح اکتفا می کنند و ہمچنین در نماز تصریح می کنند کہ دست باز یا دست بستہ ہر دو جایز است. و آنچه در نماز اہمیت دارد توجہ و نیت است کسانیکہ بہ اخلاق پایبند نیستند و یا گناہی مرتکب شدہ ولی توبہ نکرده است اجازۂ ادا نماز نمی دهند. (۶۳)

گفتہ شدہ کہ دروزیان در عہد فاطمیان بہ دو گونه نماز می خواندند گروہی بہ شکل اہل سنت و گروہی بہ سبک شیعہ، چون علمای مذہب بہ خطر اختلاف پی بردند فتوا دادند کہ اصل در نماز توجہ و قلبی و نیت پاک است و شکل ظاہری آن اہمیتی ندارد. (۶۴) در نتیجہ می توان گفت کہ احکم فقہی و رفتار عبادی آنها منحصر بہ خودشان بودہ و سنخیت کمی با اوامر و دستورات اسلامی دارد. برای مطالعہ بیشتر بہ کتب ذیل مراجعہ شود:

الف: تحقیق جدید در تاریخ و جامعہ دروزیان، احمد نمایی.

ب: تاریخ اندیشہ ہا کلامی در اسلام، ترجمہ حسین صابری.

پیامبر اکرم - صلی اللہ علیہ و آلہ - فرمود: «نجات مؤمن در نگہداشتن زبانش باشد.» (۶۵)

چکیدہ ی این فصل:

فرقہ ای از شیعہ کہ گذشتہ آنها بہ خلیفہ فاطمی مصر در قرن ۱۰ میرسد. پس از در گذشت، خلیفہ ال حکیمی، تعدادی از آنها تحت رہبری ال دروزی (Al Druzi) بہ سوریه پناہندہ شدہ و از این پس تحت ہمین نام معروف شدند. دکتربین و فلسفہ این فرقہ بگونہ ای بود کہ مسلمانان دیگر آنها را مرند می دانستند. در حال حاضر حدود ۶۰،۰۰۰ نفر دروزی در سوریه، لبنان و اسرائیل زندگی می کنند کہ با آنها رفتاری دیگری غیر از سایر مسلمانان می شود. بیشتر آنان جذب ارتش شدہ و در لبنان نقش سیاسی مهمی را بعہدہ دارند. دروزیہا فقط ۷٪ جمعیت لبنان را تشکیل می دهند، ولی بخش وسیعی از خاک لبنان را در اختیار دارند. بویژہ پس از مہاجرت و ترک مسیحیان در سال های ۱۹۸۳-۱۹۸۵.

کمال جنبلات رهبر دروزی ها در سال ۱۹۷۷ توسط نیروهای سوریه به قتل رسید و پسر او ولید جنبلات جای او را گرفت. او مانند پدرش رهبری حزب سوسیالیست لبنان را بعهده دارد. {PSP (Parti socialiste progressiste)}

فصل چهارم

نذاریه و مستعلویه
کسانیه
قرمطیان

نزاریه و مستعلویه

یکی از فرقه های معروف شیعه فرقه اسماعیلیه است که قائلند اسماعیل بزرگترین فرزند امام صادق (ع) که در زمان حیات پدر در گذشت امام است. در مذهب اسماعیلیه انشعابات رخ داد و فرقه های جدیدی پدید آمد مانند مبارکیه، قرامطه از جمله مستعلویه که اصطلاح صحیح آن مستعلیه است که در کشور هند معروف به بهره هستند و فرقه نزاریه که صحیح آن نزاریه است که بعدا معروف به آقاخانیه شدند که از انشعابات قرامطه هستند که خود از انشعابات اسماعیلیه است.

چگونگی پیدایش مستعلیه

در اوج قدرت فاطمیان خلیفه زمام تمام امور را شخصا به دست داشت و بر قوای سه گانه نظارت می کرد از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز به قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می افزودند در سال ۴۶۷ هجری، هنگامی که بدرالجمالی فرمانده سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را به دست گیرد پس از فرو نشاندن شورش های داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت و خلیفه عناوین رؤسای قوای سه گانه مملکت را یکجا به وی عطا کرد. از این به بعد فرمان روای واقعی مصر امیر الجیوش بود و به زودی این مقام به صورت یک منصب موروثی درآمد و پسر و نوه بدرالجمالی جانشین وی شدند در سال ۴۸۷ افضل پسر بدرالجمالی جانشین پدر شد. در هنگام مرگ خلیفه المستنصر، امیر الجیوش «افضل» با مسأله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در یک طرف نزار یکی از پسران «المستنصر» قرار داشت که جوانی برومند بود و قبلا به ولایتعهدی المستنصر برگزیده شده بود و در جوان دیگر مستعلی پسر دیگر خلیفه که جوانی بود بی یاور و پشتیبان که اگر به خلافت می رسید کاملاً متکی به حامی خویش امیر الجیوش می گشت با ملاحظه چنین وضعی افضل دختر خود را به عقد مستعلی در آورد و بعد از مرگ المستنصر داماد خود را به خلافت برگزید. حال آن گروه از اسماعیلیه که پس از مرگ المستنصر المستعلی بالله را خلیفه دانستند در مصر و یمن و مغرب و افریقا مستعلیه و در هند بهره خوانده می شوند و بهره با بوهره از اصل گجرانی (Bohora) یعنی تجارت گرفته شده زیرا نخستین پذیرندگان مذهب اسماعیل در گجرات بازرگانان بودند که خود این فرقه بهره به دو گروه داودی و سلیمانی تقسیم شدند. بهره به حج و نماز و روزه و سایر فروع دین کاملاً معتقدند و برای زیارت روضه پیامبر (ص) و مرقد امامان معصوم تا امام ششم به مدینه و عراق سفر می کنند قبور امامان و داعیان اسماعیلی را نیز زیارت می کنند رسوم آنها مخلوطی از سنن هندویی و رسوم شیعیان اثنی عشری است.

نزاریه «آقاخانیه»

پس از آن که المستعلی بعد از مرگ المستنصر به حکومت رسید نزار به اسکندریه گریخت و به مخالفت با مستعلی قیام کرد ولی به زودی دستگیر شد و به قتل رسید. هواداران او از به رسمیت شناختن مستعلی سر باز زدند و هواخواهی خود را از نزار و فرزندان او اعلام کردند. فرقه نزاریه نخست در ایران توسط حسن صباح در قلعه های الموت دست به فعالیتی گسترده زد و پس از حمله مغول به ایران قلع و قمع گردید و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریه بود در ناحیه کرمان بر ضد محمدشاه قاجار قیام کرد ولی شکست خورد و به بمبئی هندوستان گریخت و دعوت نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و از آن پس نزاریه به

آقاخانیه شهرت یافته اند و مخالفانشان در هند آنها را خوجه یا خجاس می نامند. آقاخانیه برعکس بهره به مراسم عبادی و دینی چندان اهمیت نمی دهند. آئین مستعلیه را دعوت قدیم و آئین نزاریه را که توسط حسن صباح ترویج گردید دعوت جدید می نامند که در مسأله امامت و مسائل دیگر تفاوت هایی دارند.

جهت آگاهی کامل به این دو فرقه می توانید به منابع ذیل مراجعه فرمایید:

الف: تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، شیخ محمد حسین مظفر

ب: دائره المعارف تشیع، جمعی از نویسندگان

ج: تاریخ الفرق الاسلامیه، محمد خلیل الزین

د: فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی

کیسانیه

کیسانیه به گروهی گفته می شود که پس از امام حسین علیه السلام معتقد به امامت محمد بن حنیفه یکی از فرزندان مولی الموحدین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام شدند و ادعا می کنند که محمد بن حنیفه زنده و در کوه رضوی که واقع در مدینه است و تا هنگامی که وقت ظهورش برسد و ظهور کند.

بعضی گفته اند که مختار بن ابی عبیده ثقفی نیز به این مذهب دعوت می نموده و به این جهت این گوره را کیسانیه گویند که مختار به نام کیسان خوانده شده چون رئیس شرطه او ابو عمره کیسان نام داشته و بعضی دیگر کیسان را غلام امیر المؤمنین علیه السلام و شاگرد محمد بن حنیفه گفته اند.

اصحاب کیسان پنج فرقه می باشند:

✓ کیسانیه

✓ مختاریه

✓ الحاقیه

✓ کربیه

✓ حربیه.

کیسانیه اولین انشعابی است که در شیعه واقع شد که فقط به سه امام شیعه معتقدند و لذا به آنها سه امامی هم گفته می شود. (۶۶)

واژه مستضعف از ریشه «ضعف» است، و به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند. به عبارت دیگر مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، بلکه کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از سوی ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ساکت و تسلیم نیست و پیوسته تلاش می کند زنجیرها را بشکند و آزاد شود تا دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است؛ نه به افراد بی دست و پا و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی

بکشند، تا چه رسد به اینکه پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.

البته مستضعف انواع و اقسامی دارد: مستضعف فکری، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و سیاسی؛ و آنچه قرآن بیشتر روی آن تکیه کرده، مستضعفین سیاسی و اخلاقی است. بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های حکومت خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به ضعف فکری و فرهنگی بکشانند، و سپس به ضعف اقتصادی تا قدرت و توانی بر آنان باقی نماند تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود پیورانند. قرآن همه جا به حمایت از مستضعفان برخاسته و از آنها به نیکی یاد کرده و آنها را مؤمنانی مجاهد و تلاشگر که مشمول لطف خدا هستند برمی شمارد. (۶۷)

قرمطیان

این نهضت ظاهراً در ابتدا با نهضت اسماعیلیه که گونه ای از آن را جلوه گر می ساخت پیوستگی داشت که نویسندگان اهل سنت در حالی که آغاز آن ناشناخته مانده است آن را دعوت باطنیان خوانده اند. نام آن از مؤسس این فرقه، حمدان قمرط، گرفته شده است که بعضی از جانشینان او در سوریه جایگزین شدند و برخی دیگر به ایجاد شورش هایی در عربستان و عراق و به ویژه در بحرین پرداختند. در ۲۸۷ ق / ۹۰۰ م، قیامی در حوالی بصره صورت گرفت؛ سال بعد قمرطیان در نواحی کوفه پراکنده شدند و سپاهیان حکومت مرکزی را شکست دادند.

قرامطه در دوره ی مقتدر دولتی در بحرین تأسیس کرده بودند که نیروهای خلیفه قدرت مقابله با آنان را در بحرین نداشتند. قمرطیان با حمله های متعددی که به کاروانهای حجاج می کردند به اثبات وجود خویش می پرداختند. اندکی بعد چندان در حمله و هجوم دلیر شدند که بصره را نیز غارت کردند ((۳۱۲ ق / ۹۲۴ م)) و بغداد را در معرض تهدید قرار دادند ((۳۱۵ ق / ۹۲۷ م)) و حتی حجر الاسود را از مکه بیرون بردند ((۳۱۷ ق / ۹۳۰ م)).

آغاز به کار قرامطه

این گروه از اسماعیلیه را که در واقع منسوب به حمدان اشعث معروف به قمرط که در نواحی واسط، به نشر این دعوت پرداخت ((۲۷۷ ق / ۸۹۰ م))، قمرطی یا قرامطه خواندند.

در بین کسانی که به وسیله او - یا دامادش عبدان کاتب - به این دعوت گرویدند؛

زکریه بن مهرویه و ابو سعید جنابی ایرانی بودند که از این میان کسانی که قیام قرامطه را متضمن اهداف ملی و ایرانی پنداشته اند، شاید از همین جا نشأت گرفته باشد.

حال آن که هیچ تجانسی بین عقاید و اعمال قرامطه با عقاید و رسوم ایرانی و زردشتی وجود ندارد.

قول آنها به تأویل هم که به نوعی از مذاهب زندقی - نزدیکی - تقلید شده، نزد زرتشتیان مورد نفرت بوده است.

جالب این جا است که، قرامطه نیز که ایرانی به شمار می رفتند اکثر آنها از اعراب و بنطیهای نواحی جنوب عراق بودند که مخالفشان با خلافت بغداد و استمرار ((عدالت و مساوات)) مشغله اصلی آنها به حساب می آمد.

در این راه، قتل مخالفان و ایجاد خوف و وحشت را وسیله تأمین آن می دیدند.

در عهد حمدان اشعث، مقر استقرار این قوم، دار الهجره خوانده می شد که در آن جا قرمطیان نوعی زندگی نظامی و اشتراکی داشتند. زکریه، در نواحی شام و ابو سعید جنّابی در بحرین دست به تاخت و تاز زدند به طوری که قافله حاجیان را مکرراً مورد حمله قرار دادند.

ابو طاهر سلیمان، پسر ابو سعید جنّابی، در عهد خلیفه المکتفی به مکه تاخت که در پی آن حاجیان را متفرق یا قتل عام کرد مضاف بر این که حجر الاسود را نیز به احسا برد («ذی الحجه ۳۱۷ ق / ژانویه ۹۳۰ م»).

این امر که خلیفه فاطمی مصر، که خلافتش بیست سالی پس از این واقعه پایه گذاری شده بود و اکثریت اسماعیلیه نیز از وی پیروی می کردند، و با این وجود موفق به استرداد حجر الاسود نشد، میزان نفوذ او را در میان قرامطه نشان می دهد.

در واقع بعدها و در عهد الحاکم، ششمین خلیفه فاطمی بود که بزرگان احسا، تبعیت خلفای فاطمی را پذیرفتند («۴۲۲ ق / ۱۰۳۱ م»). فعالیت قرامطه در خراسان، پیش از این تاریخ، از دعوت فاطمی مستقل بود، و اقدام سلطان محمود غزنوی به قتل تاهرتی، که از جانب خلیفه فاطمی به عنوان قاصد نزد سلطان آمده بود، در واقع نشان از وفاداری امیر غزنه به خلافت عباسی تلقی می شد.

در آن سالها قرامطه به خاطر قتل حاجیان و ربودن حجر الاسود به بلاد خود - احسا - چنان مورد نفرت عام قرار گرفته بودند که مخالفان، این فرقه را از هر فرقه دیگری در عالم اسلام، زیانمندتر و خطرناکتر می دانستند.

(البته نباید نادیده گرفت که در مورد قرمطیان، مورخان دیدی منفی داشته اند که همین باعث قضاوتهای آنها شده است. امروز، تحقیقات بیشتری در مورد این فرقه بر اساس اسناد تاریخی صورت گرفته است.)

پیامدهای تهدیدهای قرمطیان

یکی از نتایج تهدید قرمطیان پیدایش عصبی و افسردگی ناشی از ترس در میان مردم بغداد بود و همین امر بیان می کند که چرا مبارزات دینی در قسمت اول سلطنت سخت و غم انگیز بوده است. پس از آن که حلاج در ۲۹۶ ق / ۹۰۸ م، توسط ابن فرات، متهم به شرکت در توطئه بر ضد مقتدر شد، در ۳۰۱ ق / ۹۱۳ م، به زندان افتاد و ادعای خدایی بر اتهامات او افزوده شد. سرانجام در واپسین محاکمه در ۳۰۹ ق / ۹۲۲ م، پس از مشاجرات فراوان، به فتوای یکی از قاضیان بغداد به جرم الحاد به مرگ محکوم شد. محیط سیاسی و دینی بغداد آن زمان نشان می دهد که چرا این صوفی که عمده عمل خلافت آن بود که می خواست اصلاحات اخلاقی را در میان مردم تبلیغ کند و در عین حال عقایدی را که توده مردم از فهم آن عاجز بودند اظهار می کرد، توسط بعضی به داشتن عقاید افراطی شیعی یا قرمطی گری متهم شد، در صورتی که بعضی دیگر او را نیرنگ باز و مایه آشوب می دانستند. سرانجام تنها کسی که می توانست به طور مؤثر از او دفاع کند، یعنی علی بن عیسی در آن هنگام دستیار حامد وزیر بود و نمی خواست او را از خود برنجاند، در نتیجه بنا بر مصلحت سکوت کرد و به دفاع از حلاج برخاست.

فاطمیان و قرامطه

فاطمیان و قرمطیان دو فرقه یا انشعاب در مذهب اسماعیلیه است. درباره پیدایش قرمطیه، پیش از این بحث شد. در این بخش درباره ی ظهور فاطمیان و سرگذشت قرمطیان و رابطه این دو با یکدیگر بحث خواهیم کرد.

نسب فاطمیان

مؤسس فرقه فاطمیه، فردی است به نام عبید الله المهدي (متوفای ۳۲۲ هـ) که حکومت فاطمیان را تأسیس کرد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا آنان را فاطمیان نامیده‌اند؟ زیرا این اصطلاح بیانگر آن است که آنان منسوب به فاطمه زهرا علیها السلام هستند. در این باره دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است:

برخی با قاطعیت نسبت آنان را به فاطمه زهرا علیها السلام انکار کرده‌اند، از آن جمله دخویه است. وی در کتاب خود به نام «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» دلایل بسیاری بر این نظریه آورده است، یکی از آن دلایل این است که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دو نوبت، یک بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴، نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند، و از طرف دیگر در کتابهای مقدس در روز صریحاً آمده که عبد الله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است. (۶۸)

برخی دیگر انتساب آنان را به حضرت فاطمه علیها السلام در دست دانسته‌اند، چنانکه جرجی زیدان گفته است:

«فرمانروایان فاطمی ابتدا در افریقیه حکومت داشتند و مرکز حکومت آنان مهدیه بود. این فرمانروایان شیعی خود را از فرزندان حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام می‌دانستند، اما تاریخ نویسان که طرفدار بنی عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب می‌کردند، ولی ما احتمال قوی می‌دهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده‌ای از تاریخ نویسان، در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است.» (۶۹)

عده‌ای بر آنند که اظهار نظر قطعی در این باره ممکن نیست، چنانکه س.م. استرن می‌گوید:

معروف است که طبق یک سند رسمی فاطمی، خط خلفای فاطمی از طریق یک سلسله ائمه مستوره به محمد بن اسماعیل بر می‌گردد، لیکن وجود چندین گزارش متناقض در این زمینه، مسئله را آشفته ساخته است. مخالفین خلفای فاطمی، ذریه آنها را از محمد بن اسماعیل ندانسته‌اند، بلکه تأسیس آیین اسماعیلی را به عبد الله بن میمون قدام نسبت داده‌اند، و ائمه مستوره و نیز فاطمیان را اعیان دروغین علی علیه السلام دانسته‌اند.

این نظریه را می‌توان جعل کینه توزانه‌ای به حساب آورد. البته با این تصور که در کنار فرقه‌های مختلف نهضت اسماعیلی، نیاستی آیین اجداد قدامی‌ها را نیز فراموش کرد.

از این رو با سنجش و ارزیابی این شواهد گوناگون، نمی‌توان به واقعیت واحدی رسید، چون اسناد و مدارک قانع‌کننده‌ای در دسترس نیست. (۷۰)

گروهی دیگر با تفکیک میان امام مستودع و امام مستقر مشکل را حل کرده و گفته‌اند: گرچه مؤسس سلسله فاطمیان، یعنی عبید الله المهدي، دارای نسب فاطمی نیست، ولی نسب خلفای فاطمی پس از او حقیقتاً فاطمی است و عبید الله همان سعید بن حسین بن عبد الله بن القدام است و میمون قدام و فرزندان او امامان مستودع بودند و عبید الله مهدی هم امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم (دومین خلیفه فاطمی) رساند، و این بدان جهت بود که امامان حقیقی اسماعیلیان در سلمیه محصور بودند و از بیم معتضد عباسی (۲۸۹ - ۲۷۹) پنهان شده بودند. از این جهت حسین که امام مستودع بود، ودیعه امامت را به فرزند و حجت خود سعید سپرد تا او این امامت را به صاحب واقعی‌اش که القائم با امر الله فاطمی بود، برساند. (۷۱)

تعداد خلفای فاطمی

حکومت فاطمیان در سال ۲۹۲ آغاز و در سال ۵۶۷ توسط ایوبیان برچیده شد. آنان در این مدت بر آفریقا و برخی مناطق دیگر حکومت نمودند. خلفای فاطمی از آغاز تا پایان چهارده نفر بودند که عبارتند از:

- ۱- عبید الله المهدی، متوفای ۳۲۲
- ۲- القائم بامر الله، متوفای ۳۳۴
- ۳- المنصور، متوفای ۳۴۱
- ۴- المعز الدین الله، متوفای ۳۶۵ (وی به سال ۳۶۲ بر قاهره تسلط یافت و مرکز خلافت فاطمیان را از مهدیه به مصر انتقال داد، و بدین ترتیب به نفوذ قدرت اخشیدیان و عباسیان در مصر خاتمه داده شد).
- ۵- العزیز بالله، متوفای ۳۸۶
- ۶- الحاکم بامر الله، متوفای ۴۱۱
- ۷- الظاهر لاعزاز دین الله، متوفای ۴۲۷
- ۸- المستنصر بالله، متوفای ۴۸۷. دوران حکومت وی بسیار طولانی بود و قریب شصت سال به طول انجامید. ذهبی گفته است هیچ خلیفه و فرمانروایی را سراغ ندارم که این مقدار حکومت کرده باشد.
- ۹- المستعلی بالله، متوفای ۴۹۵
- ۱۰- الامر باحکام الله، متوفای ۵۲۴. وی در پنج سالگی به حکومت رسید و چون فرزندی نداشت، پس از وی پسر عمویش به حکومت رسید.
- ۱۱- الحافظ لدین الله، متوفای ۵۴۴ (عبد المجید بن محمد بن المستنصر پسر عموی الامر بود).
- ۱۲- الظاهر بالله، متوفای ۵۴۹
- ۱۳- الفائز بنصر الله، متوفای ۵۵۵
- ۱۴- العاضد لدین الله، متوفای ۵۶۷ (وی عبد الله بن یوسف بن الحافظ لدین الله بود). (۷۲)

فاطمیان و نشر آداب و شعایر شیعی

جرجی زیدان می گوید:

«خلفای فاطمی از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و به فتوای ائمه شیعه رفتار می کردند. یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله فاطمی، کتابی درباره ی فقه اسماعیلی تألیف کرده که برابر با نصف صحیح بخاری بود و به چندین فصل و باب تقسیم می گشت، و خود وزیر آن را تدریس می کرد، و هر کس آن کتاب را فرا می گرفت جایزه دریافت می نمود. العزیز بالله برای ۳۵ فقیهی که در مجلس درس وزیر حاضر می شدند ماهانه مقرر داشت، و اگر کسی غیر از کتاب وزیر کتاب فقه دیگری می خواند مورد تعقیب قرار می گرفت.

سایر خلفای فاطمی نیز در انتشار مذهب شیعه اهتمام داشتند و وقتی (۷۳) الظاهر خلیفه شد دستور داد که در مصر فقط کتاب

«مختصر الوزیر» و «دعائم الاسلام» خوانده شود و به حافظان این کتب جایزه داده شود.» (۷۴)

آنان در تعظیم شعایر شیعه نیز اهتمام بسیار نمودند، از آن جمله روز عاشورا را تعطیل عمومی اعلان کرده و به سوگواری و عزاداری پرداختند، تا آنجا که گاهی شخص خلیفه با پای برهنه در جمع عزاداران حاضر می شد و همه سوگواران را اطعام می کرد. همچنین روز غدیر خم (هیجدهم ذی حجه) را به عنوان عید عمومی اعلام کردند، و رجال حکومتی و مردم معمولی در مجلس خلیفه حاضر می شدند و خطیب، خطبه ای را که پیامبر در غدیر خم خوانده بود، بازگو می کرد. در آن روز مراسم عقد و عروسی برگزار می شد و فقیران مورد انعام قرار می گرفتند و از طرف خلیفه و رجال حکومتی مبالغ هنگفتی به عنوان عیدی پرداخت می شد. نظیر این مراسم در موالید پیامبر، علی، فاطمه، و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز برگزار می گشت.

برخی گفته اند: فاطمیان در زمان خلافت الحافظ لدین الله و وزارت ابی علی الافضل به مذهب امامیه اثنا عشری گرویدند، ولی پس از کشته شدن وزیر در سال ۵۲۶ بار دیگر به مذهب اسماعیلیه روی آوردند. در هر حال مذهب امامیه در عصر آنان با هیچ مانعی مواجه نبود، و بر هر دو احتمال امامی و اسماعیلی بودن فاطمیان شواهدی وجود دارد، گرچه برخی امامی بودن آنان را ارجح دانسته اند. (۷۵)

سرگذشت قرامطه

قرامطه گروهی شورشی و ماجراجو بودند و شورشهای آنان دو جنبه داشت: در آغاز صرفاً حکومت عباسی را مورد حمله و یورش خود قرار می دادند، ولی سرانجام بر مردم معمولی نیز یورش برده و مرتکب کشتارهای فجیعی گردیدند. اجمالی از این شورشها که مورخان نقل کرده اند به شرح زیر است:

حمدان قرمط از طرف یکی از داعیان علوی به سرزمین واسط (ما بین کوفه و بصره) اعزام شده بود تا مردم آن منطقه را به آیین اسماعیل فرا خواند. مردم آن سرزمین را آمیزه ای از عرب نبطی و سودانی تشکیل می داد که همگی گرفتار فقر و مخالف حکومت و سرمایه داران بودند. بدین ترتیب دعوت قرامطه مورد قبول آنان افتاد. حمدان قرمط در نزدیکی کوفه مرکزی را تأسیس کرد و آن را «دار الهجره» نامید و از آن به عنوان مرکز تبلیغ استفاده می کرد. او از طریق جوهری که از پیروان خود دریافت می کرد به مبارزه با مشکل فقر پرداخت و نیز مؤسسات عمومی تأسیس نمود. شعار وی وحدت و برادری میان عموم پیروان خود بود، و در این راه جنسیت، طبقه، و دین را مانع نمی شناخت. سرانجام دعوت او از واسط گذشت و بسیاری از بلاد نزدیک و دور عرب را فرا گرفت. همچنین فردی به نام ابو سعید جنابی حوالی سال ۲۸۶ ه در احساء بحرین قیام کرد و مردم را بر ضد حکومت عباسی شوراند، و گروهی حتی در بغداد به طور مخفیانه او را حمایت می کردند، و در زمان حکومت معتضد، که دعوت قرامطه در بحرین اوج گرفته بود، معتضد لشکری را برای سرکوبی آنان فرستاد ولی از قرامطه شکست خوردند.

پس از آن ابو طاهر (فرزند ابو سعید ۳۳۲ - ۳۰۱) رهبری قرامطه را به عهده گرفت. قدرت آنان بالاتر گرفت و گاهی به بصره و کوفه و حجاز یورش می بردند و او در همه این یورشها فاتح می گشت. وی در یکی از یورشهای خود به مکه حرمت کعبه را شکست و حاجیان را به قتل رساند و به گفته مورخان تعداد کشته شدگان، به جز آنان که از گرسنگی کشته شدند، سه هزار نفر بود، و در اثر این کشتارها مردم احساس امنیت نمی کردند و به خصوص راه ها ناامن شده بود. در حمله دیگر ابو طاهر به مکه کشتار فجیعی نمود و

مدت دوازده روز قرامطه دست به کشتار و غارت زدند، و حتی حجر الاسود را ربودند.

در سال ۳۲۷ قرار داد صلحی میان ابو طاهر و حکومت عباسی امضاء گردید و بر طبق آن ابو طاهر قول داد از زوار حمایت کند و در عوض از آنها خراج سالانه و عوارضی دریافت کند. تهاجمات قرامطیان در این زمان فروکش کرد.

پس از مرگ او در سال ۳۳۲ برادران وی به حکومت رسیدند و سیاست صلح طلبانه‌ای را در پیش گرفتند، و در سال ۳۳۹ در قبال مبلغ گزافی که از حکومت عباسی گرفتند و پس از درخواستهای گوناگون و از جمله درخواست المنصور، خلیفه فاطمی، حجر الاسود را به مکه باز گرداندند. (۷۶)

شکست و اقتراض قرامطه

همان گونه که یادآور شدیم، جنبش قرامطه نخست به رهبری حمدان قرمط در مجاورت شهر واسط در عراق شکل گرفت. سپس شاخه‌ای از آن به رهبری ابو سعید جنابی در بحرین قدرت گرفت. جنبش قرامطه در بحرین تا اواخر قرن چهارم هجری (۷۷) فعال بود. در سال ۳۷۸ اصغر رئیس قبیله بنو منتفق عقیلی قرامطیان را به شدت شکست داد و احساء را به حصار کشید و قطفیف را غارت کرد و غنایم را به بصره برد، و از آن پس سلطه بر راههای زیارتی و مالیات‌گیری به دست اصغر و سایر رؤسای قبایل افتاد، و قرامطه به صورت قدرت محلی محدودی در آمدند.

پس از زوال و فروپاشی دولت، قرامطیان به سرعت در آیین اسماعیل فاطمیان جذب شدند یا از بین رفتند. با اینکه گزارش‌هایی درباره یک نفر رهبر فرقه‌ای به نام شباش (متوفای ۴۴۴) و خانواده‌اش در دست است که در سواد بصره در میان قرامطه و قبایل پراکنده پیروان زیادی داشته و همین امر می‌رساند که بعضی از اسماعیلیان قرمطی در جنوب عراق هنوز وجود داشته‌اند، ولی پس از سال ۳۷۸ اطلاعات دقیقی درباره این جوامع موجود نیست.

قرامطیان بحرین پس از حدود سال ۴۵۹ بعد از شورش ساکنین جزیره اوال و شکست ناوگان قرمطی سلطه خود را بر این جزیره از دست دادند، و قبیله بنو عامر بن ربیع در سال ۴۷۰ حکومت قرامطیان را به تمامی قلع و قمع نمود. (۷۸)

از دیگر مناطق فعالیت قرامطه سوریه بود. در سال ۲۸۸ هجری فردی به نام زکویه (۷۹) در بیابان سوریه ظهور قرامطه را در بین قبیله بنو علیص اعلام داشت. وی در سال ۲۸۹ در محاصره دمشق کشته شد و برادرش که به نام ابو عبد الله احمد معروف بود، جانشین او گردید. وی نیز در سال ۲۹۱ در بغداد دستگیر شد و به قتل رسید.

مرکز قرامطه در سوریه گویا شهر سلیمه بوده است، ولی شواهدی جز آثار جهت دار اهل تسنن درباره ی چگونگی رویدادهای آنجا پس از نهضت قرامطه در سال ۲۸۸ در دست نیست. نهضت قرامطه سوریه بدون اینکه فعالیتی از خود نشان دهد و یا با درویشها که به هر حال رابطه دوری با یکدیگر داشتند برخوردی داشته باشد متوقف گردید.

گروههای کوچک محلی که در میان آنها نسخ خطی قرامطه تا به امروز باقی مانده، به جز نوشته‌های راشد الدین سنان سوری (قرن هشتم هجری)، دبستان محمود فانی هندی (موبد شاه قرن یازدهم هجری) و متون ترکی و فارسی حروفیه (قرون نهم و دهم هجری) چیزی از فعالیتهای آیینی فرقه قرامطه را عرضه نمی‌کند.

دعوت قرامطه در یمن توسط منصور الیمن (ابن حوشب) در سال ۲۶۶ هجری در دار الهجره‌ای نزدیک عون لاعة ادامه یافت، ولی در

مقابل ایستادگی رؤسای زیدی محل ناکام ماند و فقط توانست بعضی از امارت نشین‌های کوچک نظیر صیلحی‌های صنعا و مکر میهای نجران را ایجاد نماید.

نهضت قرامطه در ایران در سال ۲۶۰ توسط خلف در شهر ری آغاز شد. دامنه‌ی این نهضت بعدها به مرو و رود و طالقان در جوزجان که حاکم و امیر آن به قرامطیان گروید، کشیده شد. دیلمستان که بعدها پایگاهی برای دولت اسماعیلیان نزاری گردید، سرانجام تحت نفوذ محمد نسفی بردعی (متوفای ۳۳۱ هـ) در آمد و او حکام سامانی را به نهضت قرامطه فراخواند. قتل او امیدهای سیاسی قرامطه را خنثی کرد. (۸۰)

رابطه فاطمیان و قرامطیان

از جمله مسائل مورد بحث میان محققان و نحله‌شناسان، بررسی رابطه فاطمیان و قرامطه است. ابن رزام (که گرایش ضد اسماعیلی دارد) و کسانی که از او پیروی کرده‌اند، هر دو جنبش را یکی دانسته‌اند، و تاریخ‌نگاران مسلمان هم روزگار او، مانند طبری، درباره‌ی این موضوع نظریه روشنی ابراز نداشته‌اند، اما اسماعیلیان جدید هر گونه پیوستگی میان خودشان را با قرامطیان نادرست می‌شمارند.

کهن‌ترین مأخذی که یکی بودن فاطمیان و قرامطیان را تأیید می‌کند، یا دست کم از تعاون میان آنها سخن می‌گوید، کتاب ثابت بن سنان صابئی است. ثابت را به ندرت می‌توان متهم کرد که متعصب است یا می‌کوشد تا فاطمیان را به فرقه‌های بدعت‌گذاری مانند قرامطیان منسوب و ایشان را بدنام کند، زیرا وی هیچ‌گونه خصومتی با فاطمیان نشان نمی‌دهد و در حق شرعی عبیدالله که پیوسته به او علوی فاطمی اطلاق می‌کند، هیچ گونه شکی ابراز نمی‌دارد. ثابت بر یکی بودن این دو جماعت تأکید نمی‌کند، بلکه گواهی او ضمنی و غیر مستقیم است. (۸۱)

بهر حال با مراجعه به مجموع گزارش‌های تاریخی و آرای محققان روشن می‌شود که یکی دانستن این دو جنبش دینی - سیاسی صحیح نیست. آنان در مسئله امامت با یکدیگر اختلاف داشتند، زیرا قرامطه بر این باور بودند که محمد بن اسماعیل آخرین امام و زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد، ولی فاطمیان این عقیده را مردود دانسته، به استمرار خط امامت در فرزندان اسماعیل قائل شدند.

اختلاف دیگر میان این دو جناح مذهبی، در برداشت و گرایش انقلابی آنها نهفته است. فاطمیان پس از تسلط بر سرزمینهای شمال آفریقا و مخصوصاً مصر و تشکیل خلافت فاطمی به تدریج از حالت نهضت در آمده و با دشمنان دیرینه خود، یعنی عباسیان، راه مماشات پیش گرفته و گاه رابطه نزدیک برقرار نمودند و تا حدی از اصول مبارزاتی خود عدول کردند، و حال آنکه قرامطه به دلیل قرار گرفتن در متن سرزمینهای خلافت عباسی و مبارزه پیگیر با آنها همچنان آرمانها و اهداف نخستین خود را حفظ کرده و در واقع حالت انقلابی داشتند. (۸۲)

از طرفی هر چند فاطمیان از مخاصمات و درگیریهای قرامطه با عباسیان ناراضی نبودند، ولی هجوم آنان به مردم و غارت و چپاولگریهای قرامطیان به هیچ وجه مورد قبول فاطمیان نبود و آنان چنین اعمال وحشیانه‌ای را محکوم می‌کردند. مورخان از درگیریهای نظامی میان قرامطه و فاطمیان گزارشی داده‌اند، چنانکه در ذی حجه ۳۵۸ هجری، سه ماه پس از تسخیر مصر به دست

نیروهای فاطمی، لشکری از قرامطه تحت فرماندهی پسر عموهای اعصم، به نام کسری و صخر، به رمله حمله کرده، اخشیدیان را شکست دادند و با قرار داد صلحی که میان آنان منعقد شد، نیروهای قرامطه عقب نشینی کردند، و باقیمانده های آنان با اخشیدیان در سال ۳۵۹ از قشون فاطمیان شکست خوردند. اعصم در سال ۳۶۰ به کمک عز الدوله بویه و ابو تغلب حمدانی شتافت و دمشق و رمله را بار دیگر تصرف کرد و قشون فاطمیان را از آنجا راند، و در همه جا از عباسیان حمایت کرد. وی حتی قاهره را محاصره، ولی در ربیع الال سا ۳۶۱ هجری پس از به وجود آمدن مانعی عقب نشینی کرد و به احساء بازگشت. بار دیگر در رمضان ۳۶۱ رمله را از فاطمیان باز پس گرفت... (۸۳)

از مجموع آنچه بیان گردید، به دست می آید که قرامطه و فاطمیان در عین اینکه هر دو به امامت اسماعیل و محمد بن اسماعیل معتقد بودند، در مسئله استمرار امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل توافق نداشتند، چنانکه از نظر استراتژی سیاسی و انقلابی نیز هماهنگ نبودند و مجموع این اختلافات موجب درگیری های نظامی میان آنان گردید، گرچه این اختلافات مستمر نبوده و در مواردی روابط آنان عادی و احیاناً دوستانه نیز بوده است. (۸۴)

فصل

پنجم

علویان

علویان

((۴۲۱ - ۲۵۰ ق / ۱۰۳۰ - ۸۶۴ م))

با آن که قیام صفاریان و جنگ های یعقوب و عمرو، بغداد را از نزدیک مورد تهدید قرار می داد، شورش صاحب الزنج هم موجب تزلزل اجتماعی قدرت خلفا می شد؛ قیام علویان زیدی در طبرستان و گیلان منجر به ایجاد دولتی انقلابی و پرتحرک در آن نواحی شد که هدف های شیعی و زیدی را دنبال می کردند.

از نظر خلفای عباسی این قیام، پیش از واقعه یعقوب لیث صفاری و صاحب الزنج اساس خلافت را تهدید می نمود. زیرا قیام علویان در واقع قیام بر ضد مسوده - آل عباس - و متضمن بیرون آوردن علم های سفید - شعار مخالفان عباسیان - و در حقیقت اعلام مخالفت با اساس خلافت آن ها بود.

خلافت عباسی و مخالفان سرسختش

البته کج مآبی ها و بد سیرتی های خلفایی همچون متوکل، در این سال ها موجب سرخوردگی عامه مسلمین از دستگاه خلافت عباسیان شده بود.

به علاوه، غلبه امیران ترک و حکام اطراف، به تدریج از خلافت بغداد جز شیخ بی جانی باقی نگذاشته بود.

به همین سبب قیام علویان زیدی در سرزمین طبرستان و گیلان، همچون قیام ابومسلم مروزی در خراسان، نشانه هایی از تلاش مسلمین برای تبدیل خلافت و روی کار آوردن آل ابی طالب، به جای آل عباس جلوه می کرد.

از همین رو، هم طاهریان و هم صفاریان، مبارزه خود را با این علویان نشانه ای از خوش خدمتی خویش به آل عباس جلوه می دادند.

چنان که سامانیان هم، در دفع آن چه نزد خلیفه بغداد فتنه و خروج مخالفان خلافت تلقی می شد، مجاهدت خود را به مثابه سعی در تقویت و تحکیم اساس خلافت عباسی، و مبارزه با آن چه که بنیاد مذهب عامه اهل سنت را تهدید می کرد، وانمود می ساختند.

و این همه، نشان داد که به وجود آمدن دولت علویان در طبرستان بیشتر از تمام حوادث تکان دهنده دیگر آن ایام در نزد خلفای بغداد مایه تهدید بود.

هر چند نهضت زیدیه به سبب تفکر خاصش نسبت به جواز خروج امام، خود خالی از تفرقه و تزلزل دایم نبود. خلیفه عباسی، المستعین که در آن سال ها، هم از جانب ترکان سپاه، و هم از سوی مدعیان خلافت نگران بود، قیام زیدیان را در طبرستان به شدت مایه دغدغه خاطر یافت.

حکومت یکصد و هفتاد ساله علویان

علویان در طول یک صد و هفتاد سال کم و بیش در تاریخ سیاسی و اجتماعی طبرستان موثر واقع شدند. هر چند با گذشت زمان جانشینان آنان به تدریج از داعیه های نخستین دور شده، تنها ظاهر و شکل شعارگونه ای از آرمان های اولیه را نگه داشتند، اما دامنه نفوذ این عقیده به تدریج از مرزهای طبرستان، گیلان و دیلم پا بیرون نهاد و مردمان سایر بلاد نیز آیین علویان را پذیرا شدند.

در هر حال امارت زیدیه در دیلم و گیلان همچون امارت ایشان در طبرستان، قربانی منازعات داخلی و اختلاف های مذهبی شد، خاصه

آن که، این بار، بر خلاف گذشته، علاقه عموم مردم در حمایت و تأیید آن‌ها رو به کاستی گذاشته بود. اینکه غلام خدمتکاری به نام عمید، توانست بر ضد مولای خود سید ابوطالب معروف به «الثائر» فتنه‌ای راه بیندازد و «مردم گیلان بدو پیوستند و سید را باز گذاشتند»، ضعف و تزلزل اعتقاد عامه را در حق آن‌ها نشان می‌دهد. به همین سبب حتی غلبه بعضی داعیان یا مدعیان رهبری، در ادوار بعد هم، نتوانست استمرار مذهب «زیدیه» را در این نواحی تضمین نماید. طریقه اسماعیلی و مذهب امامی که از عهد ناصر کبیر فعالیت تبلیغی آن‌ها قابل ملاحظه شده بود، نقش عمده‌ای در تضعیف مذهب زیدیه در این نواحی ایفا کرد.

دستگاه خلافت و قیام حسن بن زید

وحشت و اضطرابی که از قیام حسن بن زید در طبرستان (۲۵۰ ق / ۸۶۴ م) در بغداد به وجود آمد ظاهراً بیشتر ناشی از آن بود که اندکی پیش از قیام طبرستان، زیدیه در کوفه و واسط هم، به رهبری ابوالحسین یحیی بن عمر - نواده زید بن علی و معروف به قتیل شاهی - قیام خونینی به راه انداخته بودند (رجب ۲۵۰ ق / آگوست ۸۶۴ م). یحیی هم مثل حسن بن زید در تهیه خروج خویش دعوت به «الرضا من آل محمد» کرده بود و همچون وی در بیعت، غیر از الزام تمسک به کتاب و سنت؛ اقامه عدل، اعانت مستضعفان و نصرت اهل بیت را در استرداد حق از غاصبان طلب می‌کرد. این که تعداد زیادی از اعراب هم با زیدیه در کوفه و واسط بر یحیی گرد آمدند و به خصوص این که در بغداد، تختگاه خلیفه هم جمع کثیری از عامه، دعوتش را با علاقه اجابت کردند، خلیفه عباسی، المستعین و اطرافیان‌ش را از قدرت زیدیه وحشت زده کرد، چنان که بعد از شکست و قتل یحیی که به وسیله محمد بن طاهر انجام شد، تأسف و تأثر زیادی را در میان مردم در پی آورد. مرثیه‌های بسیاری را که در سوگ او سروده شد و متضمن لعن و نفرین نسبت به قاتلان وی و الهام بخش شاعران عصر بود، به قدری شدید و جدی بود که خلیفه و طاهریان هیچ یک جرأت نکردند سر بریده او را به نشانه پیروزی در معرض تماشای عموم بگذارند. همین مطلب از یک سو، تزلزل خلیفه و نزدیکانش را در برخورد به غائله زیدیه نشان می‌داد و از سوی دیگر، ناخرسندی عموم مردم از خلافت عباسیان را بر ملا می‌ساخت.

ظهور علویان دیگر مثل محمد بن جعفر علوی در ری (۲۵۰ ق / ۸۶۴ م) که دعوت به «الرضا» نیز می‌کرد و حسین بن محمد، معروف به کوبی، در قزوین، که عامل خلیفه را از آنجا بیرون راند، و همچنین قیام‌هایی که توسط علویان در نینوا، مکه و کوفه (۲۵۱ ق / ۸۶۵ م) برپا شد، خروج زیدیه را در طبرستان برای خلیفه و طاهریان به شدت مایه دغدغه و اسباب دل‌نگرانی ساخت. به هر حال با توسعه نفوذ طاهریان در طبرستان که به دنبال دفع فتنه مازیار، خروج یحیی و رفع تهدید برخی حکام محلی جبال طبرستان حاصل شد، قدرت طاهریان در قسمت عمده طبرستان که حتی در شهرهای جلگه‌ای آن یعنی؛ آمل، ساری، کلار و رویان نیز تا آن زمان غالباً فقط تسلطی اسمی به نظر می‌رسید، استحکام یافت و عمال آنها در این شهرها در اخذ صدقات و رسوم از رعایا و در جمع خراج از حکام جبال یکه تاز ماندند.

پایان جلد دوم

پی نوشت:

- ۱) سهراب ولی بدخشانی سی و شش صحیفه چاپ هوشنگ اجاقی تهران ۱۳۳۹ ش مصطفی غالب اعلام الاسماعیلیه بیروت ۱۹۶۴ ص ۳۰۴-۳۰۵ که اشتباهاً تعدادی از آثار مجهول المؤلف منطقه بدخشان را به بدخشانی منسوب کرده است.
- ۲) رجوع کنید به ایوانف ۱۹۶۳ ص ۱۷-۱۸ پوناوالا ص ۳۴-۷۴-۷۵ سزگین ج ۱ ص ۵۸۳.
- ۳) رجوع کنید به غلاّه.
- ۴) احزاب: ۷۲.
- ۵) رجوع کنید به سعدبن عبدالله اشعری ص ۴۳-۴۴ ۵۵ ۷۴-۷۶ ۷۷ علی بن اسماعیل اشعری ص ۶-۹ ۲۳-۲۴ ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵-۱۸۴ شهرستانی ج ۱ ص ۱۷۶-۱۷۸ در مورد بیزارى جستن امامان شیعه از این شخص رجوع کنید به کشی ص ۱۹۱-۱۹۲ و مواضع مختلف از روی فهرست آن کتاب.
- ۶) رجوع کنید به سعدبن عبدالله اشعری ص ۴۶-۴۷ علی بن اسماعیل اشعری ص ۹-۱۰ ۲۴-۲۵ ملطی ص ۱۲۰ بغدادی ص ۲۴۳-۲۴۵ ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵-۱۸۶ شهرستانی ج ۱ ص ۱۷۸-۱۷۹.
- ۷) رجوع کنید به نوبختی ص ۳۷-۴۱ ۵۸-۶۰ سعدبن عبدالله اشعری ص ۵۰-۵۵ ۶۳-۶۴ ۸۱-۸۲ کشی ص ۲۲۴-۲۲۶ ۲۲۸-۲۹۰-۳۰۸ و مواضع مختلف از روی فهرست آن کتاب بخصوص در مورد تبرى جستن ائمه معصوم از ابوالخطاب و پیروان وی علی بن اسماعیل اشعری ص ۱۰-۱۳ بغدادی ص ۲۴۷-۲۵۰ ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷ شهرستانی ج ۱ ص ۱۷۹-۱۸۱ و همچنین برنارد لويس ص ۳۲ به بعد ترجمه فارسی ص ۴۰ به بعد ایوانف ۱۹۴۶ ص ۱۱۳-۱۳۷ هالم ص ۱۹۹-۲۱۷.
- ۸) رجوع کنید به قاضی نعمان ص ۲۵-۲۷ ۳۱ و بعد مؤید فی الدین ۱۹۴۷ ص ۲۹-۳۰ شیرازی همو ۱۹۷۴ ج ۱ ص ۴۱۰-۴۱۱.
- ۹) رجوع کنید به قاضی نعمان ۱۹۶۳ ج ۱ ص ۵۳ مؤید فی الدین ۱۹۷۴ ج ۱ ص ۱۱۴ ۱۲۴ ۱۶۲ ۱۸۹ ۱۹۲ ۲۶۰ ۳۳۲ ۳۵۱ حمیدالدین کرمانی ص ۱-۲۹ این رساله که در رد ادعای دروزیها در زمینه الوهیت الحاکم بامرالله نوشته شده و منعکس کننده نظریه رسمی دعوت اسماعیلیان فاطمی است در مجموعه رسائل الکرمانی ص ۱۳۴-۱۴۷ نیز درج شده است.
- ۱۰) رجوع کنید به جوینی ج ۳ ص ۲۲۵-۲۳۰ ۲۳۷-۲۳۹ رشیدالدین فضل الله ص ۱۶۴-۱۶۶ ۱۶۸-۱۶۹ کاشانی ص ۱۹۹-۲۰۸ ایوانف ۱۹۳۳ ص ۴۱-۴۳ نصیرالدین طوسی ص ۶۲-۶۳ ۸۳-۸۴ ۱۰۱-۱۰۲ ۱۲۸-۱۴۹ ابواسحاق قهستانی ص ۱۹ ۲۴ ۳۸-۳۹ ۴۰-۴۲ ۴۳-۴۴ ۴۶-۴۷ ۵۳ ۵۸ ۶۵ خیر خواه هراتی ص ۴۶ ۵۱ ۶۲-۶۴ ۶۵ ۶۶-۶۸ ۹۰-۹۲ ۹۵ ۱۰۰ ۱۱۲-۱۱۳.
- ۱۱) رجوع کنید به ایوانف ۱۹۳۳ ص ۲۶-۳۶ ۴۰ نصیرالدین طوسی ص ۴۲ ۴۴-۴۵ ۷۳ ۷۷ ۸۲ ۸۴ ۸۸ ۹۸ ۹۹-۱۰۱ ۱۰۲-۱۳۶ قهستانی ص ۲۱ ۴۶-۴۸ خیر خواه هراتی ص ۴۸-۴۹ ۹۰-۹۲ ۱۰۶ و بعد بدخشانی ص ۳۵ ۶۲-۶۴.
- ۱۲) گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۴، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، اول، ۱۳۷۷ هـ.
- ۱۳) ایمانی، علیرضا، اسماعیلیه، ص ۵۵۶، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، اول، ۱۳۸۱ هـ.
- ۱۴) همان، ص ۵۵۹.
- ۱۵) نجلام، ابو غر الدین، تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان، ص ۱۲۵، مشهد، آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۲.
- ۱۶) کندی، کتاب الولاية والقضاء، ص ۶۰۷، لندن، ۱۹۱۲، به نقل از تحقیق جدید در تاریخ دروزیان، ص ۱۲۶.

- (۱۷) فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۲.
- (۱۸) فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۲.
- (۱۹) فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۲.
- (۲۰) اسماعیلیه، ص ۵۵۴.
- (۲۱) بحار الانوار جلد ۲۵ ص ۳۴۶.
- (۲۲) ایمانی، علیرضا، اسماعیلیه، صفحه ۵۶۰، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، اول، ۱۳۸۰ هجری.
- (۲۳) ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، صفحه ۳۱۱، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، اول، ۱۳۷۷ هجری.
- (۲۴) اسماعیلیه، صفحه ۵۶۲.
- (۲۵) مصف الدرز، صفحه ۱۱۱، به نقل از اسماعیلیه، صفحه ۵۶۲.
- (۲۶) اسماعیلیه، صفحه ۵۶۴.
- (۲۷) همان.
- (۲۸) غالب، مصطفی، حرکات الباطنیه فی الاسلام، صفحه ۲۶۳، بیروت، دار الأندلس، اول، ۱۴۱۶.
- (۲۹) اسماعیلیه، صفحه ۵۶۸.
- (۳۰) همان، ص ۵۷۳.
- (۳۱) خطیب، محمد احمد، عقیده الدرز، صفحه ۱۶۷. ریاض، دار العالم الکتب، سوم ۱۹۸۹ میلادی.
- (۳۲) اسماعیلیه، صفحه ۵۷۴.
- (۳۳) ری شهری، میزان الحکمه، ۴/ ۲۸۹۷، قم، دارالحدیث.
- (۳۴) ر.ک: فرق الشیعه نوبختی، ص ۹۹ تا ۱۱۷، ترجمه و تعلیقات محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱۳۶۱، تهران.
- (۳۵) همان، ص ۱۰۲.
- (۳۶) سبحانی، جعفر، المذاهب الاسلامیه، ص ۳۴۲ و ۳۴۳. مؤسسه امام صادق - علیه السلام -، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- (۳۷) همان، ص ۳۴۶.
- (۳۸) مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۹۲، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- (۳۹) همان، ص ۱۹۳.
- (۴۰) همان، ص ۱۹۴.
- (۴۱) سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص ۳۴۶، مؤسسه امام صادق - علیه السلام -، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- (۴۲) فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۹۴.
- (۴۳) همان، ص ۱۹۲.
- (۴۴) مریم، ۲۶.

- ۴۵) رجوع شود به سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص ۳۴۶، مؤسسه امام صادق - علیه السلام - چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- ۴۶) مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح للاعتقادات، ص ۱۰۹، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۳ هـ.
- ۴۷) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۳۴۶/۲۵، بیروت، موسسه الوفاء، دوم. ۱۴۰۳ هـ.
- ۴۸) گلپایگانی ربانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۴، قم، مرکز جهانی، اول، ۱۳۷۷ هـ.
- ۴۹) طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۶۹.
- ۵۰) گلپایگانی ربانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۶، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، اول، ۱۳۷۷ هـ.
- ۵۱) ایمانی، اسماعیلیه، ص ۵۹۵ تا ص ۵۸۷، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، اول، ۱۳۸۰ هـ.
- ۵۲) همان، ص ۵۸۰.
- ۵۳) فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۲.
- ۵۴) دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۲۶، تهران، نشر و پژوهش فروزان، امل، ۱۳۷۵.
- ۵۵) علامه مجلسی، بحار الانوار، ۳۴۶/۲۵، بیروت، موسسه الوفاء.
- ۵۶) ربانی، گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، صفحه ۳۱۴، قم: مرکز جهانی، اول، ۱۳۷۷.
- ۵۷) خطیبت، محمد احمد، عقیده الدرز، صفحه ۱۹۹. ریاض، دارالعالم الکتب. سوم، ۱۹۸۹ میلادی.
- ۵۸) ایمانی، علیرضا، اسماعیلیه، صفحه ۵۸۰، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، اول. ۱۳۸۰ هجری.
- ۵۹) همان.
- ۶۰) مصحف الدروز، صفحه ۱۲۶، به نقل از اسماعیلیه، صفحه ۵۸۵.
- ۶۱) همان.
- ۶۲) رسائل الحاکم لدی طائفة الموحدين، به نقل از اسماعیلیه، صفحه ۵۸۱.
- ۶۳) اسماعیلیه، صفحه ۵۸۲.
- ۶۴) همان. صفحه ۵۸۲.
- ۶۵) کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۱۴/۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۳۶۵ هجری.
- ۶۶) منتهی الارب دهخدا، ملل و نحل شهرستانی ص ۲۰۹.
- ۶۷) تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۹.
- ۶۸) تاریخ شیعه، ص ۲۱۳.
- ۶۹) تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۶.
- ۷۰) نهضت قرامطه، ص ۲۹ - ۲۸، مقاله قرامطه و اسماعیلیان از استرن.
- ۷۱) تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۲۱۴ - ۲۱۳ به نقل از عبید الله المهدي، تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، ط مصر، ص ۱۶۹ - ۷۷.
- ۷۲) تاریخ الخلفاء، ص ۵۲۴، الشیعة و التشیع، ص ۱۷۳ - ۱۶۳، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

(۷۳) جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۸-۸۴۵.

(۷۴) تاریخ الشیعه، شیخ محمد حسین مظفر، ص ۱۹۱-۱۸۸.

(۷۵) ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۲، نهضت قرامطه، ص ۸۲-۸۱ و ص ۴۷-۴۴، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۲۱۷-۲۱۶.

۲۱۶، به نقل از براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۸۵-۵۸۲.

(۷۶) نهضت قرامطه، ص ۵۲-۵۱، مقاله ویلفرد مادلونگ. لازم به ذکر است که دخویه تاریخ فروپاشی آنان را به سال ۴۷۴ ذکر کرده است. همان، ص ۷۱.

(۷۷) به گفته مادلونگ فردی که در سوریه به دعوت به آیین قرمطی دست زد، حسین فرزند زکویه معروف به صاحب الشامه بود و کسی که در محاصره دمشق به قتل رسید، یحیی برادر حسین بود که به صاحب الناقه معروف بود و رهبریت نهضت قرمطی را در سوریه به عهده گرفته بود و قتل او در شعبان/۲۹۰ صورت گرفت. پس از قتل او صاحب الشامه رهبریت جنبش را به عهده گرفت و او نیز در ربیع الاول سال ۲۹۱ به قتل رسید. پس از وی زکویه فردی به نام ابو نمام نصر را به رهبری قرامطه سوریه برگزید. او نیز در رمضان سال ۲۹۳ به قتل رسید، و زکویه در ذی حجه ۲۹۳ از مخفیگاه خود بیرون آمد و یکی از قشونهای عباسی را شکست داده، و کاروان زائران خراسانی و غرب ایران را در برگشتن از زیارت مکه غارت کردند و اکثر حجاج را به قتل رساندند. زکویه در ربیع الاول/۲۹۴ زخم برداشت و در جنگی دستگیر شد و پس از چند روز بمرد. اکثر هواداران او دستگیر و اعدام شدند. (نهضت قرامطه، ص ۴۰-۳۹).

(۷۸) نهضت قرامطه، ص ۸۳-۸۱، مقاله لویی ماسینیون.

(۷۹) نهضت قرامطه، ص ۱۰، مقدمه دکتر یعقوب آژند.

(۸۰) همان، ص ۵۰-۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.

(۸۱) نهضت قرامطه، ص ۵۰-۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.

(۸۲) در این باره بنگرید: برنارد لوئیس، بنیادهای کیش اسماعیلیان، ص ۱۲۱-۱۲۹.

(۸۳) ربانی گلیپاگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۸۱.

(۸۴) همان.

منابع:

✓ علاوه بر قرآن ابن حزم الفصل فی الملل و الالهواء و النحل قاهره ۱۳۱۷-۱۳۲۱ ابواسحاق قهستانی «هفت باب بابا سیدنا» در مرام اسمعیلیه چاپ و ایوانف بمبئی ۱۹۵۹.

✓ اسحاق بن احمد ابویعقوب سجستانی کتاب اثبات النبوات چاپ عارف ثامر بیروت ۱۹۶۶ همو کتاب الافتخار چاپ مصطفی غالب بیروت ۱۹۸۰.

✓ همو «کتاب الینابیع» در ایران و یمن: یعنی سه رساله اسماعیلی چاپ هانری کوربن تهران ۱۳۴۰ ش.

✓ همو کشف المحجوب: رساله در آیین اسماعیلی از قرن چهارم هجری چاپ هانری کوربن تهران ۱۳۲۷ ش.

- ✓ سعدبن عبدالله اشعری المقالات و الفرق چاپ محمدجواد مشکور تهران ۱۳۶۱ ش.
- ✓ علی بن اسماعیل اشعری مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین چاپ هلموت ریتز استانبول ۱۹۳۰-۱۹۲۹.
- ✓ عبدالقاهر بن طاهر بغدادی الفرق بین الفرق چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید بیروت بی تا.
- ✓ عظاملک بن محمد جوینی تاریخ جهانگشا چاپ محمد قزوینی لیدن ۱۹۱۱-۱۹۳۷.
- ✓ ابراهیم بن حسینی حامدی کنز الولد چاپ مصطفی غالب ویسبادن ۱۹۷۱.
- ✓ احمدبن عبدالله حمیدالدین کرمانی راحة العقل چاپ مصطفی غالب بیروت ۱۹۶۷.
- ✓ همو («رسالة الواعظة») چاپ محمد کامل حسین مجله کلیه الادب جامعة فوادالاول ج ۱۴ مه ۱۹۵۲ نیز در مجموعه رسائل الکرمانی چاپ مصطفی غالب بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- ✓ رشیدالدین فضل الله جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان چاپ محمدتقی دانش پشروه و محمد مدرس زنجانی تهران ۱۳۳۸ ش.
- ✓ محمدبن عبدالکریم شهرستانی الملل و النحل چاپ عبدالعزیز محمد وکیل قاهره ۱۹۶۸.
- ✓ نعمان بن محمد قاضی نعمان اساس التأویل چاپ عارف ثامر بیروت ۱۹۶۰.
- ✓ همو تأویل الدعائم چاپ محمدحسن اعظمی قاهره ۱۹۶۷-۱۹۷۲.
- ✓ عبدالله بن علی کاشانی زبدة التواریخ: بخش فاطمیان و زاریان ساخته ۷۰۰ چاپ محمدتقی دانش پشروه تهران ۱۳۶۶ ش.
- ✓ محمدبن عمر کشی اختیار معرفة الرجال المعروف به رجال الکشی چاپ حسن مصطفوی مشهد ۱۳۴۸ ش.
- ✓ برنارد لوئیس تاریخ اسماعیلیان ترجمه فریدون بدره ای تهران ۱۳۶۲ ش.
- ✓ محمدبن احمد ملطی کتاب التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع چاپ س. دیدرینخ استانبول ۱۹۳۶.
- ✓ هبة الله بن موسی مؤید فی الدین المجالس المستنصریه چاپ محمد کامل حسین قاهره ۱۹۴۷.
- ✓ همو المجالس المؤیدیه. المائه الاولى چاپ مصطفی غالب بیروت ۱۹۷۴.
- ✓ ناصر خسرو وجه دین چاپ غلامرضا اعوانی تهران ۱۳۵۶ ش.
- ✓ محمدبن محمد نصیرالدین طوسی روضة التسليم یا تصورات چاپ و ایوانف بمبئی ۱۹۵۰.
- ✓ حسن بن موسی نوبختی فرق الشیعه علی بن محمد والد الجمیع کتاب تاج العقائد و معدن الفوائد چاپ عارف ثامر بیروت ۱۹۶۷.
- ✓ سهراب ولی بدخشانی سی و شش صحیفه چاپ هوشنگ اجاقی تهران ۱۳۳۹ ش.
- ✓ مارشال هاجسن فرقه اسماعیلیه ترجمه فریدون بدره ای تبریز ۱۳۴۳ ش ص ۲۸۹-۳۱۱-۳۳۹.
- ✓ خیر خواه هراتی کلام پیر چاپ و ایوانف بمبئی ۱۹۳۵.
- ✓ جعفر بن منصور یمنی سرائر و اسرار النطقاء چاپ مصطفی غالب بیروت ۱۴۰۴/۱۹۸۴.
- ✓ همو کتاب الکشف چاپ ر. ستر و طمان لندن ۱۹۵۲.

وسایت فرهنگی مذهبی ارزشی خیمه گاه

<http://moasese.blogfa.com>